

نظرات و ایدئولوژی‌ها در مطبوعات

نویسندهٔ تئون ای. ون‌دایک
ترجمهٔ زهرا حداد *کوثر شهنی**

ویرایش ترجمه
دکتر پیروز آیزدی

چکیده

مقاله ضمن تشریح ارتباط نظری گفت‌مان، ایدئولوژی و جامعه به بیان کارکردهای سه‌گانه ایدئولوژی یعنی کارکردهای اجتماعی، ساختارهای شناختی و بیان و بازتولید گفت‌مان می‌پردازد و با بهره‌گیری از مفهومی «الگو»، نحوهٔ ربط شناخت اجتماعی و اذهان فردی را توضیح می‌دهد و بر این اساس، الگوی ذهنی را بازنمایی ذهنی هر تجربه تعریف می‌کند و سپس با بیان و توضیح مفولات و مضامین تحلیل ایدئولوژیکی و گفت‌مانی متن رسانه‌ای یا به عبارتی، ساختارهای گفت‌مان یعنی واژگان، گزاره‌ها، دلالت ضمنی و... با ذکر مثال‌هایی از روزنامه‌های نیویورک تایمز و راشنگتن پست، نظرات و ایدئولوژی موجود در سرمقاله و ستون یادداشت این دو روزنامه را تحلیل و نقد می‌کند.

کلید واژه: ایدئولوژی، گفت‌مان، ساختارهای شناختی، الگو، نظرات، دلالت ضمنی، انسجام موضوعی

۱. اهداف

از سرمقاله‌ها و ستون دیدگاه‌ها عموماً انتظار می‌رود که به بیان نظرات بپردازند. بنابر نوع و موقعیت روزنامه، این نظرات به‌ویژه در زمینهٔ پیش‌فرض‌های ایدئولوژیکی‌شان ممکن است متنوع باشند. این فرمول نسبتاً متداول، نشان می‌دهد که ایدئولوژی‌های روزنامه‌نگاران تا اندازه‌ای بر نظرات آنان تأثیر می‌گذارد که به نوبه خود بر ساختارهای گفت‌مانی مقالات نیز تأثیرگذار خواهد بود. این مقاله در چهارچوب پروژه‌ای وسیع‌تر دربارهٔ گفت‌مان و ایدئولوژی به بررسی برخی از خصوصیات تنوریک روابط پیچیدهٔ بین ایدئولوژی، نظرات و گفت‌مان رسانه‌ای می‌پردازد. به‌عنوان مثال، در وهلهٔ اول نیاز داریم که منظور دقیق خود را از واژه «ایدئولوژی» در

* کارشناس ارشد علوم ارتباطات

** دانشجوی کارشناسی ارشد علوم ارتباطات

اینجا بیان کنیم، و بگوییم که ماهیت مفهوم متعارف «نظریه چیست و با چه ساختارهای گفتمانی می‌توان آن را بیان کرد.

نظرات و ایدئولوژی‌ها در یک سطح از تحلیل، شامل باورها یا بازنمایی‌های ذهنی هستند و لذا رویکرد ما باید نخست دیدگاه «شناختی» باشد. از سوی دیگر، ایدئولوژی‌ها و نظرات روزنامه‌ها معمولاً جنبه فردی ندارند بلکه اجتماعی، نهادی یا سیاسی تلقی می‌شوند. این امر نیازمند توجه به ساختارهای اجتماعی است. در حقیقت، ما دست به تالیق رویکردها در یک نظریه اجتماعی-شناختی می‌زنیم که به بازنمایی‌های اجتماعی مشترک و دستاوردها و کاربردهای آن در بافت‌های اجتماعی می‌پردازد. در آخر از آن‌رو که به‌طور ویژه به بررسی ابراز نظرات مبتنی بر ایدئولوژی‌ها در بافت‌های ظریف پرداخته‌ایم، این رویکرد اجتماعی-شناختی در درون یک چارچوب تحلیل گفتمانی قرار خواهد گرفت (برای دیدن جزئیات نک: Van Dijk, 1995).

این رویکرد از این نظر منحصر به فرد است که تقلیل‌نوریک را که از جمله خصوصیت تقریباً کلیه رویکردهای گذشته و حال به ایدئولوژی بوده رد می‌کند. همانند زبان و دانش؛ ایدئولوژی‌ها پدیده‌های اجتماعی بسیار پیچیده‌ای هستند که نیازمند تحلیل مفهومی مستقل و توصیف تجربی در سطوح توریک مختلف‌اند. لذا تشخیص اینکه ایدئولوژی‌ها از نظر اجتماعی مورد پذیرش‌اند و مورد استفاده گروه‌ها و اعضای آنها قرار دارند بدان معنی نیست که نمی‌توان و نباید آنها را در قالب اصطلاحات شناختی توصیف کرد. از این نظر ایدئولوژی‌ها به دانش و زبان طبیعی شبیه‌اند (یا به سیستم‌های دستور و گفتمانی که زیربنای کاربرد زبان را تشکیل می‌دهند، شباهت دارند). لذا تمایزی که بین امر ذهنی و امر اجتماعی قائل می‌شویم تمایزی توریک و تحلیلی است و ابعاد مختلف ایدئولوژی را در نظر می‌گیرد.

بنابراین در راستای علوم شناختی معاصر، باورها و سیستم‌های اعتقادی و ایدئولوژیک نیز باید - اگرچه نه منحصرأ بر حسب بازنمایی‌های ذهنی و ساختارهای عصبی - بیولوژیکی مغز - در نظر گرفته شوند. این امر به هیچ‌وجه بیانگر تقلیل به مواضع فردگرایانه، دوگانه و یا ذهن‌گرایانه نیست. برعکس، آنچه ما به دنبال آن هستیم نشان دادن دقیق این نکته است که چگونه عناصر ساختار اجتماعی (مثل گروه‌ها، نهادها، قدرت یا نابرابری) به همراه کاربرد اجتماعی روزمره گفتمان و دیگر شکل‌های تعامل میان مردم به عنوان اعضای گروه‌ها به شکل سیستماتیک به ابعاد ساختار اجتماعی ذهن‌شان ربط پیدا می‌کنند. لذا از نظر ما، ذهن یک مفهوم توریک متداول است که میزان «واقعی بودن» یا «مادی بودن» آن مانند ساختارهای اجتماعی و اعمال اجتماعی غیرقابل مشاهده است. به همان اندازه که اعمال اجتماعی، ذهنی هستند، ایدئولوژی‌ها و باورهای دیگر نیز در تعامل یا گفتمان حضور دارند. از نظر ما تنها تئوری‌های یکپارچه اجتماعی-شناختی می‌توانند به صورت روشگافانه توضیح دهند که ایدئولوژی‌های اجتماعی به چه شکل بر اعمال روزمره بازیگران اجتماعی مثل روزنامه‌نگاران «نظارت» دارند و متقابلاً چگونه این ایدئولوژی‌ها شکل می‌گیرند و از طریق تعامل روزمره و گفتمان اعضا در بافت‌های اجتماعی روابط گروهی و نهادی چون مطبوعات تغییر می‌یابند.

مثال‌های ما از دیدگاه ارائه شده از روزنامه‌های نیویورک تایمز و واشنگتن پست گرفته شده است که مسکن است برای بیان گستره‌ای از نظرات و ایدئولوژی‌های کم‌وبیش لیبرال و

کم‌وبیش محافظه‌کار مورد استفاده قرار گیرند که این بستگی به موضوع بررسی دارد؛ در عین حال که احتمالاً نمایانگر بخش‌هایی از دیدگاه‌های کلی ایدئولوژیک "آمریکایی" درباره وقایع خبری و جهان است.

۲. ایدئولوژی‌ها

مفهوم "ایدئولوژی" یکی از کلمات‌ترین مفاهیم در علوم اجتماعی است و این مطلب نمی‌خواهد دست به خلاصه‌سازی بحث‌های تئوریک طولانی درباره این مفهوم بزند (کتاب‌های دیگر در این زمینه 1990, 1984, Thompson; 1979, Larrain; 1991, Eagleton).

اما هدف این مطلب برداشتن گامی به جلو در جهت تدوین تدریجی یک تئوری جدید از ایدئولوژی است که جایگزین مفاهیم تاکنون مبهم در فلسفه و علوم اجتماعی بشود. این تئوری جدید سه بخش عمده دارد:

الف. کارکردهای اجتماعی. تئوری کارکرد ایدئولوژی‌ها برای گروه‌ها یا نهادها در درون ساختار اجتماعی است. این تئوری به این سؤال ساده که چرا افراد دست به ایجاد و کاربرد ایدئولوژی‌ها در وهله نخست می‌زنند، می‌پردازد.

ب. ساختارهای شناختی. در این چارچوب، تئوری درباره ماهیت ذهنی و بخش‌ها و ساختارهای درونی ایدئولوژی‌ها و نیز روابط آنها با دیگر ساختارهای شناختی یا بازنمایی‌های اجتماعی ایجاد شده، است که مواردی چون ارزش‌ها، هنجارها، نگرش‌ها، نظرات و دانش مشترک اجتماعی را از یکسو و الگوهای فردی یا بافتی (مثل تجربه، نیت، طرح‌ها و غیره) را از سوی دیگر در بر می‌گیرد. این تئوری به این پرسش پاسخ می‌دهد که ایدئولوژی‌ها به چه چیز شباهت دارند و چگونه بر اعمال اجتماعی نظارت می‌کنند.

ج. بیان و بازتولید گفتمانی: یک تئوری درباره نحوه بیان ایدئولوژی در ساختارهای اجتماعی متن و کلام و چگونگی دستیابی به آن و نیز بازتولید آن در ساختارهای مزبور است. این تئوری نمونه‌های خاص از تئوری گسترده‌تر روش‌های بیان و بازتولید ایدئولوژی‌ها در اعمال اجتماعی به‌طور اعم است.

کارکردهای اجتماعی

از آنجا که کارکردهای اجتماعی ایدئولوژی‌ها در کتاب‌های مرسوم به‌طور وسیعی مورد بحث قرار گرفته است، لذا به‌طور خلاصه به آنها اشاره خواهیم کرد. با این حال، برخلاف نگرش متعارف قصد نداریم ایدئولوژی‌ها را محدود به نقش آنها در بازتولید سلطه طبقاتی و مشروعیت بخشی به آن کنیم. برای آغاز کار گروه‌های تحت سلطه نیز به ایدئولوژی احتیاج دارند تا مثلاً به‌عنوان مبنایی برای مقاومت مورد استفاده‌شان قرار گیرد. دوم اینکه این بدان معناست که ایدئولوژی‌ها به‌طور کلی نه غلط‌اند نه درست بلکه می‌توان این‌گونه گفت که کمابیش در ترویج متافع یک گروه خاص ثمربخش‌اند. سوم اینکه باید فرض کنیم که کارکرد اجتماعی اصلی ایدئولوژی‌ها "هماهنگ کردن" اعمال اجتماعی اعضای گروه برای تحقق اهداف

گروه است و اینکه از منافع گروه مراقبت کند. این امر هم در مورد اعمال اجتماعی درون گروهی و هم در مورد تعامل با اعضای گروه‌های دیگر کاربرد خواهد داشت. با توجه به این کارکرد کلی ایدئولوژی‌ها درست است که بگوییم بسیاری از ایدئولوژی‌ها برای حفظ، مشروعیت‌بخشی و مدیریت تنش‌های گروهی و نیز روابط قدرت و سلطه ایجاد می‌شوند.

ساختارهای شناختی

برای اینکه ایدئولوژی‌ها به شکلی مؤثر چنین کارکردهای اجتماعی‌ای داشته باشند، باید محتوای شناختی، ساختارها و راهبردهای آنها به نحوی، متناسب با این کارکردهای اجتماعی باشد. به عبارت دیگر آنچه افراد به‌عنوان اعضای گروه انتظام می‌دهند باید بازناب آنچه آنان فکر می‌کنند باشد و برعکس رابطه‌ای که برحسب "ساخت اجتماعی" مطالعه می‌شود (Fiske & Taylor, 1991). لذا اعمال اجتماعی، حجم عظیمی از باورهای اجتماعی- فرهنگی و یا خاص یک گروه و یا بازنمایی‌های اجتماعی مثل دانش، نگرش‌ها، هنجارها، ارزش‌ها و ایدئولوژی‌ها را به‌عنوان پیش‌فرض تلقی می‌کنند. تئوری ما می‌گوید که ایدئولوژی‌ها مبنای بدیهی، بازنمایی‌های ذهنی مشترک اعضای یک گروه اجتماعی‌اند. یعنی اینکه ایدئولوژی‌ها ارائه‌کننده اصول پایه‌ای هستند که بر داوروی اجتماعی حاکم‌اند، یعنی مشخص می‌کنند آنچه اعضای گروه فکر می‌کنند درست یا غلط است.

این ایدئولوژی‌ها به چه چیزی شباهت دارند؟ به رغم ادبیات وسیعی که درباره ایدئولوژی موجود است، ما اطلاع درستی از آن نداریم؛ اما ممکن است محتوای معمول و به‌ویژه ساختار ایدئولوژی‌ها را بتوانیم حدس بزنیم. به‌عنوان مثال بسیاری از ایدئولوژی‌های گروهی بازنمایی "خود" و "دیگران"، "ما" و "آنها" است. لذا به نظر می‌رسد بسیاری از آنها حالت قطبی‌شده به خود گرفتارند- "ما" خوب هستیم و "آنها" بد- به‌ویژه زمانی که با منافع متضاد سروکار داریم. این گزاره‌های بنیادی درباره بازنمایی "خود" به شکل مثبت و بازنمایی "دیگران" به شکل منفی ممکن است، بر دیدگاه‌ها و نگرش‌هایی که "ما" درباره "آنها" داریم در حوزه‌های اجتماعی خاص‌تر تأثیر بگذارد. ایدئولوژی‌های نژادپرستانه‌ای که دارای این گزاره‌های بدیهی‌اند ممکن است نگرش‌های متعصبانه گروه اجتماعی در مورد اقلیت‌ها و یا مهاجران- برنی مثال در موضوعاتی چون مهاجرت، اقامت، اشتغال و تحصیل- را هماهنگ کنند. به عبارت دیگر، کارکرد شناختی اصلی ایدئولوژی‌ها سازمان دادن به نگرش‌های خاص یک گروه است. این بدان معنی نیست که ایدئولوژی‌ها و نیز نگرش‌های ایدئولوژی‌محور مرتبط با هم هستند، هر چند ممکن است در نگاهی دیگر آنها در ارتباط با منافع ویژه گروه هماهنگ به نظر برسند.

به شکلی کلی‌تر می‌توان پیشنهاد کرد که ایدئولوژی‌ها بازناب‌دهنده ملاک اصلی هستند که هویت اجتماعی را شکل می‌دهد و منافع یک گروه را تعریف می‌کند. یعنی ایدئولوژی‌ها ممکن است به‌عنوان طرحی که گروه از خود ارائه می‌کند بازنمایی شوند و در آنها مقولاتی چون عضویت (چه کسی به گروه ما تعلق دارد؟ به چه کسی اجازه ورود به گروه داده می‌شود؟)، فعالیت‌ها (ما مشغول چه کاری هستیم؟)، اهداف (دلیل ما از انجام این کار چیست؟) ارزش‌ها (چگونه باید این کار را انجام دهیم؟)، موقعیت (جایگاه‌مان کجاست؟ روابط ما با سایر اعضای گروه چیست؟) و منابع (چه چیزی داریم و چه چیزی نداریم؟) وجود دارد. از آنجا که این

طرح‌ها ایدئولوژیک‌اند، روشی که گروه‌ها و اعضای آنها "خود" و "دیگران" را بازنمایی می‌کنند مطمئناً "سوگیرانه" خواهد بود؛ به‌ویژه اگر از دیدگاه دیگران به قضیه نگاه شود (مثلاً از نظر ما به‌عنوان تحلیل‌گر).

برای روزنامه‌نگاران به‌عنوان یک گروه، این مقولات ایدئولوژیک، اطلاعات پایه‌ای را دربره موارد زیر می‌دهد: اینکه چه کسی روزنامه‌نگار شناخته می‌شود (مثلاً از طریق ارائه دیپلم یا مجوز کار)، روزنامه‌نگار معمولاً چه می‌کند (مثلاً خبرنگاری و نوشتن سرمقاله)، اهداف روزنامه‌نگاران چیست (مثلاً اطلاع‌رسانی به عموم، ایفای نقش دیده‌بان جامعه)، ارزش‌های آنان چیست و چه هنجارهایی دارند (مثلاً حقیقت‌گویی، قابل‌اعتماد بودن و رعایت عدالت و انصاف) و جایگاه آنان نسبت به خوانندگان و مقامات و منابع معمول گروه‌شان.

ایدئولوژی‌ها و دیگر بازنمایی‌های "اجتماعی" ذهن ماهیت "اجتماعی" دارند، چرا که از نظر اجتماعی مشترک‌اند. مثل دستور زبان و دیگر اشکال دانش این بازنمایی‌های مشترک باید به‌عنوان امری کلی و انتزاعی در نظر گرفته شود. ما ممکن است به‌عنوان ملاک عملی بگوییم که تمام بازنمایی‌هایی که به‌طور معمول و در گفت‌وگو در دیگر اعمال اجتماعی از پیش‌فرض می‌شوند، مشترک‌اند. البته در روند اجتماعی شدن، هر یک از اعضا ممکن است به "تسخه‌های" اتدک متغیری از این بازنمایی‌های اجتماعی دست پیدا کنند. برخی از اعضا (مثل "ایدئولوگ‌ها")، بی‌یک گروه ممکن است در مقایسه با دیگران سهم ایدئولوژیک جزئی‌نگر و کامل‌تری در اختیار داشته باشند. این اولین منبع تفاوت فردی در انجام اعمال ایدئولوژیک محصور است، اما بدان معنی نیست که ایدئولوژی‌ها وجود ندارند، همان‌طور که نمی‌توان گفت دستور زبان‌ها، قواعد گفتار و دانش فرهنگی-اجتماعی به دلیل اینکه بعضی از اعضا دانش بیشتری از دیگران دارند، وجود ندارد. به عبارت دیگر همان‌گونه که پیش از این گفتیم، تحلیل ایدئولوژی‌ها باید در سطح انتزاعی گروه‌ها صورت گیرد نه در سطح شناخت فردی. علاوه بر این، از آنجا که ممکن است افراد به بیش از یک گروه اجتماعی تعلق داشته باشند پس ممکن است چندین ایدئولوژی نیز داشته باشند که هر یک به شکلی متفاوت بسته به شرایط بر اعمال اجتماعی آنان تأثیر بگذارد. همچنین این امر توضیح می‌دهد که چرا این کاربردهای فردی ایدئولوژی‌ها در موقعیت‌های ملموس ممکن است متفاوت و گاه متناقض به نظر برسد.

الگوها

ایدئولوژی‌های گروهی عام و نگرش‌های گروهی خاص که آنها را سازمان می‌دهد ممکن است به صورت مستقیم در گفتار بیان شود، مثل بیان کلی نظرانی چون "زن‌ان" از شایستگی‌های کمتری برخوردارند که ریشه در ایدئولوژی مردسالاری دارد. با این حال بیشتر گفتارهای عقیدتی، از جمله موارد موجود در مطبوعات حائلی خاص‌تر دارد و نه تنها بیانگر نظرات گروه‌اند بلکه دانش و نظرات شخصی درباره افرادی خاص، وقایع و موقعیت‌ها را هم بیان می‌کنند (من مخالف این نه‌انجام هستم). این قبیل نظرات خاص و شخصی، از دیدگاه‌ها و نگرش‌های اجتماعی مشترک و نیز تجربیات شخصی و ارزیابی‌های افراد ریشه می‌گیرند؛ زیرا در به اصطلاح "الگوهای ذهنی" بازنمایی می‌شوند.

الگوها حد واسط مهمی بین امر فردی و امر اجتماعی، عام و خاص، و بین بازنمایی‌های

اجتماعی و اجرای آنها در گفت‌وگو و دیگر اعمال اجتماعی هستند. نکته اساسی اینکه الگوها تجربیات روزمره افراد مثل مشاهده یا مشارکت در اعمال و وقایع یا گفت‌وگو را بازنمایی می‌کنند. الگوها برخلاف بازنمایی‌های اجتماعی شخصی، ذهنی و مقید به بافت هستند و مشخص می‌کنند که افراد درباره وقایع خاص چه می‌دانند و راجع به آنها چگونه فکر می‌کنند و همچنین توجیه‌کننده این واقعیت هستند که این وقایع و اعمال به شکل ذهنی مورد تفسیر قرار می‌گیرند. لذا الگوها توضیح می‌دهند که چرا تفاسیر گفت‌وگو، سازنده‌اند.

افراد به صورت دائم وقایع زندگی روزمره‌شان را "الگوسازی" می‌کنند؛ از جمله، وقایع ارتباطی این که با آنها درگیر می‌شوند و یا وقایع خبری که درباره‌شان در مطبوعات می‌خوانند. لذا به‌خاطر سپردن، نقل روایت و ویرایش شامل فعال کردن الگوهای گذشته عم می‌شود، در حالی که نیت، طرح‌ها، تهدیدها و اعلامیه‌ها در برگیرنده الگوهایی درباره وقایع و اعمال آینده به‌شمار می‌آیند. به‌طور خلاصه می‌توان گفت که تمام اعمال اجتماعی ما با توجه به الگوهای ذهنی کنترل شده‌اند (هدفمند بوده و تفهیم شده‌اند).

گرچه این الگوها به شکل کلی منحصر به فرد، شخصی و مقید به بافت هستند اما بخش‌های بزرگی از آنها اجتماعی‌اند چرا که دانش و عقایدی که تجسم‌بخش آنها هستند صرفاً "موردی" از دانش فرهنگی-اجتماعی و عقاید گروهی است. به عبارت دیگر، الگوها در حقیقت رابط بین بازنمایی‌های اجتماعی از جمله ایدئولوژی‌ها از یکسو و اعمال اجتماعی و گفت‌وگو از سوی دیگر هستند.

از الگو تا گفت‌وگو

تا اینجا حلقه مفقوده بین ایدئولوژی و گفت‌وگو را پیدا کردیم. ایدئولوژی‌ها سازمان‌دهنده نگرش‌های اجتماعی ویژه‌اند؛ این نگرش‌ها ممکن است در شکل‌گیری نظرات فردی که در الگوها بازنمایی می‌شود نقش داشته باشند و این عقاید فردی نیز ممکن است سرانجام در قالب متن یا کلام بیان شوند. این راه معمول و نیز مستقیم بیان ایدئولوژی در گفت‌وگو است. با این حال در بالا دیدیم که در برخی از اشکال گفت‌وگو، ایدئولوژی‌ها هم می‌توانند به شکل مستقیم بیان شوند، مثلاً در قالب احکام کلی.

از آنجا که الگوها آنچه که مردم می‌دانند و درباره یک واقعه یا موقعیت فکر می‌کنند را بازنمایی می‌کنند، در ذات خود کنترل‌کننده "محتوا" یا معنی‌شناسی گفت‌وگو‌اند. با این حال، از آنجا که مردم به دلایل کاربردشناختی دانسته‌ها و تفکرات بسیار بیشتری به نسبت آنچه بر زبان می‌آورند دارند، تنها در بخشی از اطلاعات یک الگو در متن و کلام بیان خواهد شد. البته این امر درباره عقاید هم مصداق دارد: افراد همیشه الزامی نمی‌بینند که آنچه را می‌اندیشند بگویند یا بنویسند. از بسیاری جهات یک متن صرفاً بیانگر چیزی بیش از آن است که در الگوها به صورت ذهنی بازنمایی می‌شود و برعکس به دلیل ساخت یک الگو و کاربرد دانش و نگرش‌ها در این ساخت، افراد همیشه بیش از آنچه در متن بیان شده از آن درک خواهند داشت.

پیش از این گفتیم که افراد نه تنها دست به الگوسازی درباره وقایعی که از آنها آگاهی دارند می‌زنند (از طریق تجربه شخصی یا برقراری ارتباط) بلکه الگوهای ویژه‌ای از وقایع ارتباطی را نیز سازماندهی می‌کنند که در آنها مشارکت دارند. این الگوهای به اصطلاح بافتی به شکل معمول عربی کلی از موقعیت (مثلاً یک سخنرانی، حرف زدن با یک دوست و یا مطالعه روزنامه) و نیز

عقاید ذهنی دربارهٔ مشارکت‌کنندگان در نقش‌های مختلف، و دربارهٔ اهداف کلی، محیط و غیره ارائه می‌کنند. الگوهای بافتی در تولید و درک گفتمان نقش مهمی دارند. در حالی که الگوهای رویداد نمایانگر آنچه منتقل شده هستند، الگوهای بافتی عمدتاً مشخص می‌کنند که چگونه این کار انجام می‌شود یعنی به تفاوت‌های واجی، نحوی، واژگانی و دیگر تغییرات شکلی متن و کلام می‌پردازند. این الگوهای بافتی مانند الگوهای رویداد ممکن است واجد نظراتی از جمله عقاید ارزشی دربارهٔ دیگر مشارکت‌کنندگان در امر ارتباط و نقش و اعتبار آنها باشد. لذا خواندن سرمقاله‌ها همیشه متضمن شکل‌دهی نظرات، نه تنها دربارهٔ آنچه گفته می‌شود بلکه همچنین دربارهٔ نویسنده یا روزنامه است.

یکبار دیگر باید تأکید کرد که چارچوب شناختی-اجتماعی مطرح شده در اینجا، هیچ‌گونه اولویتی برای ابعاد شناختی یا اجتماعی گفتمان یا ایدئولوژی قائل نمی‌شود. در عوض، هدف آن نشان دادن رابطه نزدیک بین ذهن و اجتماع است. همچنین نشان می‌دهد که ساختارهای اجتماعی - چه به شکل تئوریک و چه به شکل تجربی - نمی‌توانند مستقیماً به هیچ شکلی به ساختارهای گفتمان ربط پیدا کنند. این کار تنها از طریق بازیگران اجتماعی و اذعان آنها میسر است، یعنی از طریق بازنمایی‌ها یا ساخت‌های ذهنی ساختارهای اجتماعی و موقعیتی اعضای گروه. هر توصیفی که تحلیل شناختی فرایندهای دخیل در ایجاد و کاربرد ایدئولوژی را نادیده بگیرد از نظر ما ساده‌سازی و تقلیل محسوب می‌شود. در حقیقت اگر ساختارهای اجتماعی (مثل ساختارهای مسلط) بتوانند به‌طور مستقیم بر اعمال اجتماعی و گفتمان تأثیر بگذارند، هیچ ایدئولوژی یا بازنمایی اجتماعی مشترک دیگری از ذهن (مانند دانش) در وهله اول مورد نیاز نخواهد بود. اگر تجربیات و تفسیر فردی (که در الگوها بازنمایی شده‌اند) نادیده گرفته شوند، این امر بدان معنا خواهد بود که کلیه بازیگران اجتماعی در گروه، کار واحدی انجام می‌دهند و گفتارشان نیز یکی است.

۳. نظرات

قبل از آنکه به بررسی مفصل از بیان گفتمانی نظرات در سرمقاله‌ها بپردازیم، نیازمند بررسی اجمالی خود مفهوم کُشدار "عقیده و نظر" هستیم. در بالا نظرات را به‌عنوان "عقاید ارزشی" معرفی کردیم، یعنی عقایدی که مفهوم ارزشی دارند. در بسیاری از موارد این امر مشکلی ایجاد نمی‌کند. هر عقیده‌ای که یک ارزش را به‌عنوان پیش‌فرض تلقی کند و شامل قضاوت دربارهٔ شخص یا چیزی باشد، ارزشی است، مثلاً اینکه بگوییم x خوب (بد، زیبا، زشت، صادقانه و هوشمند) است بستگی به ارزش‌های یک گروه یا یک فرهنگ دارد. برخی قضاوت‌ها تنها به شکل غیرمستقیم و یا در موقعیت‌های خاص ارزشی‌اند. مثلاً وقتی شخصی یا چیزی را کوچک یا بزرگ و سبک یا سنگین می‌دانیم یا وقتی که این عقیده مبتنی بر واقعیت است به‌خودی‌خود یک قضاوت ارزشی را پیش‌فرض تلقی می‌کند. (مثلاً اینکه بگوییم کوچک بودن x بد است).

همین موضوع دربارهٔ طبقه‌بندی‌ها هم درست است، مثلاً زمانی که فردی را دزد یا تروریست می‌دانیم، اینها ممکن است عقاید واقعی و مبتنی بر واقعیت باشند و اگر از نظر اجتماع هم پذیرفته شوند آن‌گاه ملاک کلی را می‌توان برای این طبقه‌بندی مشخص کرد، مثل قضاوتی که در یک دادگاه قانونی صورت می‌گیرد. از سوی دیگر اگر ملاک یا واقعیت مناسب کمتری

داشته باشد و مفهوم تنها و یا در وهله اول برای انجام قضاوت ارزشی استفاده شود آن‌گاه ما با یک عقیده سروکار داریم. روشن است که در مورد تمام ارزش‌ها و قضاوت‌ها، این روند می‌تواند از نظر فرهنگی و اجتماعی متفاوت باشد. زمانی که پای گروه‌ها و منافع متعارض گروه‌ها هم وسط بیاید دیگر می‌توان گفت که این نظرات شکل ایدئولوژیک به خود گرفته‌اند. این توصیف ساده‌سازی شده، پیامدهای عمیقی برای تحلیل‌گفت‌مان دارد. این توصیف مشکلات اساسی شناخت و فلسفه را مستتر می‌کند، مثل اساس دانش و عقیده ارزشی و قضاوت (Kornblith, 1994; Lehrer, 1990). در روان‌شناسی اجتماعی نظرات و نگرش‌ها، این قبیل موضوعات همیشه نادیده گرفته می‌شوند (Engly & Chniken, 1993).

در مباحث مربوط به ایدئولوژی به شکل خاص، ملاک درستی و نادرستی مناسب پیدا می‌کند. لذا اگر عقاید را تفکرات ارزشی در نظر بگیریم و آنها را با عقاید واقعی مقایسه کنیم یا این سؤال مواجه خواهیم شد که آیا می‌توانیم بین عقاید واقعی و ارزشی تفکیک قائل شویم؟ هر دوی اینها درگیرنده قضاوت‌اند، اما این ادعا که چنین قضاوتی ارزش‌ها را پیش‌فرض بداند و ملاک درستی‌اش در عقاید واقعی است، نیازمند بررسی بیشتر است. اگر بخواهیم نمونه‌ای ذکر کنیم، این جمله: «سیگار برای سلامت مضر است» در واقع در این عبارت می‌خواهم ببینم که این عقیده یک نظر است یا یک عقیده واقعی. این گزاره دارای یک مفهوم ارزشی (مضر) است و لذا به نظر می‌رسد یک نظر باشد که درباره سیگار کشیدن و سیگاری‌ها بیان شده است. از سوی دیگر با توجه به نتایج تحقیقات علمی وقتی بررسی می‌کنیم، می‌توانیم آن را عقیده‌ای مبتنی بر واقعیت هم بدانیم.

به عبارت دیگر این امر بستگی به زمینه‌ها یا ملاک‌های قضاوت دارد. اگر این زمینه‌ها فرهنگی‌اند یا یک هنجار و ارزش گروهی را مطرح می‌کنند (اینکه سیگار کشیدن برای سلامتی مان مضر است)، آن‌گاه می‌توان گفت عقیده مزبور یک نظر است. اما اگر زمینه‌ها ملاک اجتماعی مشترکی برای درستی و نادرستی باشند (مثلاً از طریق مشاهده، ارتباط قابل اطمینان، استنباط معتبر، تحقیقات علمی) یا دانش دیگری که بر این ملاک مبتنی باشد، آن‌گاه می‌توان عقیده را مبتنی بر واقعیت دانست (که درست است یا غلط). هر دو نوع قضاوت از نظر اجتماعی، تاریخی و فرهنگی نسبی‌اند. همچنین ملاک درستی ممکن است در زمان‌های مختلف و برای گروه‌های مختلف متفاوت باشد. اما برای اینکه عقاید مبتنی بر واقعیت باشند، تنها باید که در هر فرهنگ یا گروه، ملاک پذیرفته‌شده به کار گرفته شود و هر وقت بین ملاک‌ها به‌طور خاص مورد پسند یک گروه بودند آن‌گاه می‌توان سیستم دانش و ملاک درستی را مبتنی بر ایدئولوژی تلقی کرد.

توجه داشته باشید که ما از مفهوم "نظر" برای استنباط عقاید نادرست استفاده نکرده‌ایم یعنی کاری که گاه در کاربرد روزمره از زبان صورت می‌پذیرد. عقاید نادرست هم بر اساس واقعیت شکل می‌گیرند، اگر بتوان آنها را در ارتباط با یک سیستم معیار درستی ارزشیابی نمود. برعکس، گفته می‌شود نظرات و ایدئولوژی‌ها اغلب "واقعیت" را برای افراد یا گروه‌های خاص بازنمایی می‌کنند اما این کار الزاماً آنها را مبتنی بر واقعیت نمی‌سازد. وقتی صحبت از هنجارها و ارزش‌ها به میان می‌آید آنها ارزشی‌اند و نه واقعی.

در اینجا بسیاری از مفاهیم مرتبط دیگر که معمولاً در ایجاد تمایز میان دانش و نظرات مورد

استفاده قرار می‌گیرند مثل ذهنیت و عینیت و با اجماع نادیده گرفته شده‌اند. همچنین تعریف گفتمانی تر دانش و عقاید نیز در اینجا ارائه نخواهد شد. گرچه نظرات همیشه محمل اختلاف بوده‌اند و در ساختارهای گفتمانی خاصی مورد بحث قرار گرفته‌اند. همین امر ممکن است در مورد عقاید مبتنی بر واقعیت نیز مصداق داشته باشد. این یعنی ادعایی که از آن در جریان بحث دفاع می‌شود می‌تواند واقعی یا ارزشی باشد. همچنین، ما تمثیل گفتمانی نظرات و دانش را نمی‌پذیریم، از نظر ما که نظر بسیاری از روان‌شناسان هم هست، اینها بازنمایی‌های ذهنی‌اند و نه ساختارهای گفتمانی. این یعنی افراد دارای نظر هستند و نظرات خود را مبادله می‌کنند چه آن را در قالب گفتمان بیان کنند و چه نکنند؛ این نظرات هم در بافت‌های خاصی و هم فراتر از آنها بیان می‌شوند. اینکه عقاید از نظر اجتماعی اکتسابی، ساختارمند، تغییر یافته و مورد استفاده از طریق گفتمان هستند امری بدیهی است، اما آنها در مفهوم معمول "محصلت گفتمان" بودن، گفتمانی نیستند.

۴. ساختارهای گفتمان

پس از این خلاصه‌ای که درباره ایدئولوژی و نظرات ذکر کردیم، حال باید به بررسی جزئیات بیشتری درباره اینکه چگونه این ایدئولوژی‌ها و نظرات می‌توانند در متن و کلام بیان شوند بپردازیم و به‌طور ویژه به مقالات مربوط به بیان عقاید که در مطبوعات چاپ می‌شوند توجه نشان دهیم. یک روش تحلیل گفتمانی، معمولاً این کار را از طریق بررسی سطوح و ابعاد مختلف گفتمان صورت می‌دهد.

واژگان

به شکل متعارف بهترین موارد شناخته شده در مطالعاتی که درباره ایدئولوژی و زبان صورت می‌گیرد، تحلیل واژگان است. ممکن است کلماتی انتخاب شوند که به‌طور کلی یا از نظر بافنی بیانگر ارزش‌ها و هنجارها باشند و لذا برای بیان یک تضاد ارزشی به‌کار گرفته شوند (مثل واژه‌های "تروزیست" و "ژادپرست"). اما گرچه بسیاری از محمول‌ها معمولاً برای بیان عقاید به‌کار می‌روند (مثل زیبا و کلیف ...) اما محمول‌های دیگر ممکن است به شکل واقعی یا ارزشی مورد استفاده قرار گیرند (مثل آلوده، دموکراتیک، هوشمندانه) که این بستگی دارد به اینکه آیا از سیستم دانش استفاده شده و یا سیستم ارزشی به‌عنوان پیش‌فرض در نظر گرفته شده است.

با این حال در یک رویکرد تحلیل گفتمانی، قصد داریم که از تحلیل واژگان آشکار فراتر برویم. نظرات ممکن است به طرق مختلف و بسیار پیچیده‌تر از این در کلام و متن بیان شوند؛ مثلاً در تیتراها، ساختارهای گزارش، تحلیل‌ها، صفحه‌آرایی، ساختارهای نحوی و ساختارهای معنایی تسجیم، موضوعات کلی و امثال آن این روند قابل مشاهده خواهد بود. حال اجازه دهید برخی از این موارد را دقیق‌تر بررسی کنیم و بر ساختارهای مختلف گفتمان تمرکز کنیم چرا که شکل دهنده "محتوای" قانونی بیان نظرات ایدئولوژیک هستند (Van Dijk, 1985, 1995). ما طبق سنت معمول در اینجا به بررسی معانی، مفاهیم و گزاره‌ها می‌پردازیم و برای این کار از نقل قول‌ها، کلمات، جملات و دیگر ابزار بیان این معانی با علامت نقل قول یا به شکل حروف اینتیک در متن استفاده کرده‌ایم.

گزاره‌ها

مفاهیم و بیان آنها در قالب واژگان هیچ‌گاه به تنهایی نمی‌آید بلکه در گزاره‌هایی ترکیب می‌شود که بندها و جملات بیانگر آن‌اند. لذا وقوع کلماتی که به نظر بیانگر نظراتی هستند (مثل تروریست)، اگر معنای جمله را (و البته در متن و محتوا به‌طور کلی که بعداً به آن اشاره خواهیم کرد). ندانیم، واجد معنای زیادی نیست. مثلاً تفاوت زیادی بین گزاره «او تروریست است» و «انگمار آن یعنی او تروریست نیست» وجود دارد، حتی اگر هر دو حاوی واژه تروریست باشند و هر دو هم بیانگر عقاید باشند.

گزاره‌ها همیشه یا توجه به یک محمول اصلی (که معمولاً به‌عنوان خصوصیت یک روبرود یا عمل تفسیر می‌شود) و تعدادی از عوامل یا نقش‌های معنایی مختلف مثل کنش‌گر، کنش‌پذیر و... مورد تحلیل قرار می‌گیرند، مثلاً در گزاره «اکشته شده کنش‌گر: تروریست است و کنش‌پذیر: گروگان‌ها، این گزاره را می‌توان در وهله بعد با عبارات وجهی چون «ضروری است که» تغییر بیشتری داد.

هر طبقه از گزاره‌ها را می‌توان دوباره یا مستدی دیگر تغییر داد مثلاً: مستأصل (تروریست) و وحشت‌زده (گروگان‌ها). همان‌گونه که در بالا بحث شد هر یک از این مفاهیم ممکن است مشخصات نظر مطرح‌شده را تعیین کنند. لذا انتخاب واژه «مستأصل» به جای «خونسرد» برای توصیف تروریست، کمتر جنبه منفی دارد، چون که نشان می‌دهد فرد تروریست هیچ راد دیگری غیر از کشتن گروگان‌ها ندارد. این معنای جنبی همچنین می‌تواند از انتخاب عبارات وجهی چون «آنان ناگزیر بودند تا...» استنباط شود. این استفاده از عبارات وجهی ذال بر ضرورت اغلب در راهبردهایی روی می‌دهد که اعمال منفی مقامات گروه ما را محدود می‌کند مثلاً پلیس مجبور شد علیه تظاهرکنندگان به خشونت متوسل شود (برای مثال ببینید گزارش نازهای درباره عملکرد پلیس (Van Dijk, 1998a).

با این حال، نکته جالب توجه این است که تنها مفاهیم دخیل در گزاره نیستند که می‌توانند بیانگر نظرات باشند، بلکه خود ساختارهای گزاره‌ای هم در این میان نقش خواهند داشت. اگر اعمال منفی به افرادی مرتبط شود که نقش کنتراست دارند آن‌گاه آنان به نسبت افرادی که در نقش‌های دیگر ظاهر شده‌اند مسئولیت بیشتری درباره این اعمال خواهند داشت. علاوه بر این، ساختار نحوی جمله که بیانگر چنین گزاره‌هایی است ممکن است از قدر متفاوت باشد که عاملیت یک شخص یا گروه خاص مورد تأکید قرار نگیرد مثل ساختارهای مجهول (مثلاً «تظاهرکنندگان به دست نیروهای پلیس کشته شدند» یا «تظاهرکنندگان کشته شدند»). در این صورت افراد ما در وهله اول و در مواردی که کاری پسندیده انجام می‌گیرد عامل هستند و افراد آنها عاملین کارهای بد تلقی می‌شوند و برعکس (برای تجزیه و تحلیل جزئیات نک: (Van Dijk, 1991 e.g. flower, 1991; flower et al, 1979).

در اینجا ما یک راهبرد کلی برای بیان نگرش‌های متراکب گروه محور و ایدئولوژی‌ها از طریق الگوهای ذهنی پیدا کرده‌ایم. این راهبرد قلبی کردن - توصیف مثبت گروه خودی و توصیف منفی گروه بیرونی - ساختار ارزشی انتزاعی زیر را خواهد داشت که می‌توان آن را «مرجع ایدئولوژیک» خواند:

۱. تأکید بر خصوصیات و اعمال خوب ما

۲. تأکید بر خصوصیات و اعمال بد آنها

۳. کم اهمیت جلوه دادن خصوصیات بد و اعمال بد ما

۴. کم اهمیت جلوه دادن خصوصیات و اعمال خوب آنها.

این کارکردها در راهبرد کلی مطلوب ما از لحاظ ایدئولوژیک- که در بیشتر کشمکش‌ها و اعمال اجتماعی آشکار می‌شوند (مثلاً در گفتمان‌های نژادپرستانه یا جنسیت‌گرایانه)- را ممکن است بتوان در انتخاب واژگانی که ارزشیابی‌های مثبت یا منفی را در خود نهفته دارند و یا در ساخت گزاره‌های کلی و یا مقولاتشان بیان کرد. "ما" مسکن است مربوط به گروه خودی، دوستان یا متحدان ما باشد و "آنها" به گروه‌های بیرونی، دوستان و متحدان آنها مربوط شود (روانشناسی اجتماعی این اصول را مطالعه می‌کند، برای مثال در زمینه ویژگی‌ها نکه: Fiske, e.g. and Taylor, 1991, از بُعد مدیریت احساسات نکه: Tedeschi, 1981).

دلالت‌های ضمنی

ضرورتی ندارد که نظرات همیشه به‌طور صریح در یک گزاره بیان شوند، اما شاید به صورت ضمنی به‌کار بروند. از نظر تئوریک این یعنی اگر به یک گزاره P اطلاق کنیم، آن‌گاه یک یا چند گزاره با نام‌های Q1, Q2 و... را می‌توان از P مبتنی بر یک الگوی رویداد یا بافتی استنباط کرد.

این الگوها ممکن است خود تجسم‌بخش دانش یا نگرش‌هایی باشند که مبتنی بر شواهد معتبرند. لذا در سرمقاله‌ای دربارهٔ اخراج ۴۰۰ عضو حماس از اسرائیل نیویورک تایمز چنین نتیجه‌گیری می‌کند:

۱. گناه اسرائیل هر چه باشد، مضحک است که عرب‌ها این عمل را معادل جرم و جنایت صدام‌حسین در کویت و با همدستی لیبی در تروریسم دولتی بدانند. به هر شکل اسرائیل را پایبند به مفاد اعلامیه ژنو نگه دارید، اما در مقیاس و ماهیت تخلف افرای نکتید (NYT, ED, 29 Jan, 1993).

جمله اول این گزاره نظری را القا می‌کند که عرب‌ها افرای می‌کنند، در حالی که جملۀ آخر تلویحاً می‌گوید که "تخلف" اسرائیل امری مهم نیست که این نیز یک نظر است. همچنین انتخاب مفهوم "تخلف" به خودی‌خود نوعی بار تعدیلی دارد. از آنجا که اسرائیل طرف "ماست" و صدام حسین و لیبی دشمنان ما و در نتیجه طرف "آنها" هستند، می‌بینیم که چارچوب ایدئولوژیک اصلی به‌گونه‌ای بیان شده که این رویکرد تعدیلی و نیز گزاره‌های ضمنی را توجیه کند (در تحلیل دقیق یک مقاله عثمندی که به‌عنوان نمونه بعداً آورده می‌شود می‌بینیم که چگونه صدام‌حسین هم می‌تواند مورد استفاده ما قرار گیرد تا دشمنان دیگر را توصیف نماید).

پیش‌فرض‌ها

پیش‌فرض‌ها از آن رو به‌کار می‌روند که درست تلقی می‌شوند و الگویی برای رویداد به‌دست می‌دهند. این پیش‌فرض‌ها ممکن است به صورت راهبردی به کار گرفته شوند تا به شکل غیرمستقیم وارد گزاره‌های متنی‌ای شوند که ممکن است هرگز درست نباشد. این مورد

همچنین برای پیش‌فرض‌هایی که در بردارنده نظرات هستند درست خواهد بود. لذا در متاق قبل پیش‌فرض ما این بود که "عرب‌ها" دست به اغراق‌گرایی در مقیاس و ماهیت تخلف زده‌اند که به خودی خود یک نظر جهت‌دار درباره واکنش عرب‌هاست. در تسمی از سرمقاله قبلی پاراگراف زیر را می‌خوانیم:

۲. مدافعان اسرائیل به درستی استدلال می‌کنند که جهان توجه اندکی به جنایات تروریستی که افراط‌گرایان مسلمان انجام می‌دهند و میزان عزم متعصبانه آنها با هر گونه مصالحه میان اسرائیلی‌ها و عرب‌ها، نشان می‌دهد» (NYT, Ed., 29 jan., 1993)

از آنجایی که نیویورک تایمز (NYT) مدعی است استدلال اسرائیلی معتبر است، از پیش‌فرض‌های استدلال آن نیز حمایت می‌کند یعنی اینکه "اسلام‌گرایان افراطی" دست به جنایات تروریستی می‌زنند و مانع هرگونه مصالحه‌ای می‌گردند. عبارت‌بندی این پیش‌فرض به اسرائیل نسبت داده نشده است و متعلق به خود روزنامه است. همچنین نظرات ضمنی ابراز شده از طریق استفاده از واژگان "جنایات تروریستی"، "افراط‌گرایی" و "عزم متعصبانه" به این روزنامه مربوط می‌شود. هیچ‌یک از این کلمات برای توصیف اخراج ۴۰۰ عضو حماس به دست اسرائیل به کار نرفته‌اند. برعکس مقاله به‌طور صریح مدعی است در این "تخلف" نباید اغراق کرد. لذا در بخش‌های قبلی مقاله این اتفاق یک "اشتباه" و نه "جنایات تروریستی" دولت اسرائیل توصیف شده است، آن‌گونه که احتمالاً فلسطینی‌ها عمل می‌کردند. یکبار دیگر می‌بینیم که چگونه نظرات در مورد دوست و دشمن براساس مربع ایدئولوژیک فوق توصیف می‌شوند، به‌طور تسلیحی بیان می‌گردند و مفروض گرفته می‌شوند.

توصیف‌ها

حالی به سطح گفتارهای خاص زنجیره گزاره‌ها می‌پردازیم و در می‌یابیم که وقایع می‌توانند در سطوح مختلف کلیت یا خاص بودن توصیف شوند و در هر سطح هم می‌تواند گزاره‌های مختلفی مطرح شود (Van Dijk, 1977). اگر مربع ایدئولوژیک را برای این یدیده به کار بگیریم ممکن است انتظار داشته باشیم که اعمال خوبان و اعمال بد آنها به‌طور کلی در سطحی پایین‌تر و خاص‌تر و همراه با تعدادی گزاره‌های مشروح توصیف شود. برعکس این موضوع برای اعمال بد ما و اعمال خوب آنها مصداق دارد که اگر اصلاً توصیف شود به صورت کلی و انتزاعی و در قالب واژه‌هایی صورت می‌گیرد که جزئیات زیادی در اختیارمان نخواهند گذاشت. لذا با نگاهی دوباره به مثال (NYT) در بالا، اخراج اعضای حماس به صورت ارزشی با معمول "اشتباه" و "تخطی از توافقنامه ژنو" خلاصه شده است، اما در بخش‌های بعدی این سرمقاله فلسطینی‌ها به‌عنوان «آوارگانی که دسته دسته در زمین‌های بی‌مکنه لبنان دارند بیخ می‌زنند» توصیف شده‌اند که شاید بتوان به آن عبارتی اطلاق کرد که برای اسرائیلی‌ها معنی منفی دارد. با این حال، این عبارت کوتاه تنها جنبه منفی توصیف شده درباره سیاست اسرائیلی‌ها در این مقاله است، در حالی که سیاست "تروریست‌های فلسطینی" و "دولت‌های عرب" با جزئیات بیشتری توصیف شده است یعنی چیزی که بیش از این در توصیف "جنایات تروریستی" و "عزم متعصبانه" دیدیم و با در قالب سفور زیر بیان می‌شود:

۳. اما این امر اشتباه مزبور را تشدید کرد و گفت‌وگوهای صلح خاورمیانه را به مخاطره انداخت و به عرب‌ها فرصت داد تا حتی قبل از استقرار کابینه بیل کلینتون، برای وضع تحریم بر سازمان ملل فشار بیاورند... این امر به‌ویژه برای مبارزان اسلامی تبعیدی مناسب است چرا که وضع اسفناک آنان به شکل مؤثری مانعی بر سر راه گفت‌وگوهای صلحی است که آنان به شدت مخالف آن هستند (NYT, Ed., 29 Jan, 1993).

لذا فلسطینی‌ها به‌عنوان کسانی که "به‌شدت" خواهان توقف گفت‌وگوها هستند و با "عزم منحصصانه" دنبال انجام این کار هستند توصیف شده‌اند و این در دیگر بخش‌های متن هم مصداق دارد: واکنش متفی عرب‌ها مفصلاً بیان شده (و مورد تأکید قرار گرفته است) و اعمال متفی اسرائیلی‌ها کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد، تعدیل می‌شود و یا حتی به شکل ساختاری تحت‌الشعاع قرار می‌گیرد.

از لحاظ روش‌شناختی از آنجا که ارائه یک مثال به تنهایی نمی‌تواند مطالب زیادی را اثبات کند به نمونه‌های کمی بیشتری نیاز است تا راهبردی کلی بتواند به کار رود. مثال ارائه شده صرفاً نشانگر "نوع" عملیات صورت گرفته است: آنچه ما می‌خواهیم بدانیم این است که نظرات و نگرش‌ها چگونه می‌توانند در گفت‌وگوها بروز کنند. شاید کار بیشتر در این خصوص بتواند نشان دهد که این حالت چقدر رواج دارد و آیا فرضیات تجربی (درباره توصیفات گروه خودی و گروه بیرونی) را می‌توان با توجه به مقایسه‌های کمی صورت داد یا خیر.

انسجام موضعی

یکی از شرایط معنایی مهم متنیّت، انسجام آن است؛ یعنی خصوصیت زنجیره جملات (یا گزله‌ها) در متن و کلام که روشن می‌کند چرا این جملات "هم‌آوایی دارند" و یا یک "واحد" را شکل می‌دهند و مانند یکسری جملات که به شکل دلخواهی آمده‌اند نیستند. در مطالعات گفت‌وگو رسمی و در رویکرد شناختی-اجتماعی ما، انسجام با توجه به الگوها تعریف شده است. یعنی یک زنجیره از جملات دارای انسجام‌اند، اگر یک الگو بتواند برای آن ایجاد شود. این می‌تواند شامل روابط شرطی یا علی بین واقعات بازنمایی شده توسط الگو باشد. به عبارت دیگر انسجام هم نسبی و هم ارجاعی است. یعنی انسجام با توجه به روابط موجود میان واقعات در الگویی تعریف می‌شود که به آن ارجاع می‌شود و یا درباره آن صحبت می‌شود.

اگر انسجام مبتنی بر الگوها باشد و الگوها واجد نظراتی باشند که می‌تواند به نوبه خود ایدئولوژیک هم باشد، باید انتظار داشت که انسجام نیز نظرات و ایدئولوژی‌ها را شامل گردد. اگر کارفرمایان هلندی اعتقاد داشته باشند که کارگران مهاجر به اندازه کافی خوب کار نمی‌کنند و یا دانش‌زبانی و یا سطح تحصیلات آنها کافی نیست، در واقع اینها همه نظرات هستند، اما از آنجا که آنها "درست" تلقی می‌شوند ممکن است به‌عنوان بخش علی‌نبین‌ها عمل کنند و لذا نوعی انسجام به متون کارفرمایان (دست‌کم از دیدگاه ایدئولوژیکی‌شان) ببخشند. دیگران ممکن است ترجیح دهند که استخدام اقلیت‌ها را به تبعیض کارفرمایان ربط دهند نه اینکه آن را به گردن قربانیان بیندازند که در این صورت "انسجام ایدئولوژیک" گفت‌وگو نسبتاً متفاوت خواهد بود (برای تجزیه و تحلیل مشروح این صحبت‌های سوگیرانه مدیران شرکت‌ها نک: Van Dijk, 1993).

در کنار این شکل از انسجام ارجاعی یا مصداقی ممکن است زنجیره گزاره‌ها با روابط مفهومی یا کارکردی به هم مرتبط شوند. یک گزاره ممکن است تعمیم، تخصیص، تضاد و یا نمونه‌ای از یک گزاره دیگر باشد. از آنجا که در این رویکرد معانی بیشتر از الگوها مطرح‌اند سخت است که ببینیم چگونه نظرات این روابط را از لحاظ ایدئولوژیک می‌توانند کنترل کنند. اما استفاده از این روابط کارکردی ممکن است کارکردهای راهبردی، استدلالی و یا بیانی هم داشته باشد. لذا اینکه یک سرمقاله "شورش" را به‌عنوان "خشونت" سیاهان توصیف کند یک چیز است و اینکه این نصیص را اضافه کند که "همیشه این گونه است" آن گونه که در بسیاری گزارش‌های منفی درباره اقلیت‌ها می‌بینیم، مطلبی کاملاً متفاوت است (Van Dijk, 1984, 1987a). به‌طور مشابه در همین گزارش، گزارش‌نویس ممکن است خاطرنشان کند که ما باید سال‌ها صبر کنیم تا یک آپارتمان پیدا کنیم اما "آنها" فوراً به آپارتمان دلخواهشان دست پیدا می‌کنند. لذا راویان ممکن است یک ادعای کلی مطرح کنند، به‌عنوان مثال راجع به فقدان سازگاری فرهنگی مهاجران و بعد یک مثال (که می‌تواند به شکل گزارش کامل هم در آید) را به آن بیفزایند. به‌طور خلاصه، روابط مفهومی نیز ممکن است به شکلی دقیق یا ژستاب روابط پر تنش میان گروه‌ها، عملیات شناختی تعمیم و تخصیص، مقایسه و تضاد و امثال آن باشند که ممکن است به وضوح با نظرات ایدئولوژیک آمیخته شوند. این همان حالتی است که در مثال بالا با در نظر گرفتن نتایج سیاسی اخراج ۴۰۰ عضو حماس توسط اسرائیل ذکر کردیم:

۴. امروز جالب‌تر، احیای گفت‌وگوهای صلح است که متوقف شده است. برای این کار دولت به کمک عرب‌ها نیاز دارد. حال که اسرائیل درباره یک موضوع اساسی توافق کرده است آیا رهبران عرب هم مایل به انجام چنین کاری هستند؟ (NYT, Ed 3, Feb., 29 Jan, 1993)

در آخرین جمله، تقابل و مقایسه بین اسرائیلی‌ها و اعراب به‌ویژه روشن است که مبتنی بر تضاد بین عمل "مثبت" اسرائیل (تضعین بازگشت ۱۰۰ نفر از ۳۹۴ فلسطینی اخراجی) و تردید درباره هرگونه اقدام مثبت از طرف رهبران عرب است. در هر دو مورد، نظرات مطرح‌اند و در مقابل هم قرار دادن دو طرف مانند این مثال یک حرکت در راهبرد گسترده‌تر مثبت جلوه دادن "خود" و منفی جلوه دادن "دیگران" است (در واقع، جمله زیر عبارت است از «به‌گونه‌ای فابل پیش‌بینی، سازمان آزادی بخش فلسطین با عجله پاسخ منفی داد»).

انسجام کلی و موضوعات

انسجام موضعی بین گزاره‌های متن با کلام امری ضروری است اما برای انسجام گفتمانی کافی نیست. اصل متحدکننده دیگری که در اینجا مطرح است انسجام کلی یا سراسری به آن صورتی است که "موضوعات" پاراگراف‌ها، رشته‌های بلند متن و یا کل گفتمان‌ها را تعریف می‌کند. این موضوعات ممکن است به‌طور صوری به‌عنوان ساختارهای کلان معنایی توصیف شوند که خود از ساختارهای کلان موضعی از طریق قواعد تنظیم‌کننده خاص نشئت می‌گیرد. در پردازش بالفعل، این قواعد شکل راهبردهای کلان مؤثر (یا خطاپذیر) برای ساخت یا اجرای موضعی موضوعات را به خود می‌گیرند (Van Dijk & Kintsch, 1983).

از آنجا که گزاره‌ها ممکن است گزاره‌های عقیدتی باشند، گزاره‌های کلان ممکن است نظرات را بازنمایی کنند، همان‌گونه که در سرمقاله‌ها معمولاً این چنین است. از نظر موضعی و کلی یک سرمقاله بیانگر نظرات موضعی و کلی خواهد بود که معمولاً در قالب خلاصه‌ها روشن می‌شوند. در حقیقت، سرمقاله نیویورک *تایمز* که ما تنها بخشی از آن را تحلیل کردیم می‌تواند در پایگاه داده‌های واژگانی که متن از آن دانلود شده خلاصه شود:

۵. این سرمقاله به پرزیدنت کلینتون به خاطر موفقیت در سیاست خارجی خاورمیانه‌ای‌اش در امتیاز گرفتن از اسرائیل در مورد موضوع اخراج ۴۰۰ فلسطینی تبریک می‌گوید و نتیجه‌گیری می‌کند که کشورهای عربی می‌توانند به بهترین شکل به قوانین بین‌المللی از طریق بازگشت به گفت‌وگوهای صلح توجه جدی نشان دهند (NYT, ED: 3Feb, 1993)

لذا کنش گفتاری تبریک، نخستین پیش‌فرض را مطرح می‌کند مبنی بر اینکه کلینتون کار خوبی انجام داده است (یک نظر) و (خلاصه) توصیه در انتها هم شامل نظری درباره آنچه اعتراف باید انجام دهند است. لذا از دید کلی‌تر ممکن است از سرمقاله‌ها این انتظار را داشته باشیم که عقاید را بیان کنند، پیش‌فرض‌هایی در این خصوص مطرح سازند و به سطح کلان هم توجه نشان دهند.

اینکه این نظرات بازتاب مواضع حزبی و ایدئولوژی‌ها باشند مسکن است از همین مثال نتیجه گرفته شود. ما می‌توانیم استنباط کنیم که نویسنده سرمقاله NYT در مناقشه خاورمیانه طرفدار چه جناحی است، چرا که به کلینتون به خاطر امتیاز گرفتن از اسرائیل تبریک می‌گوید به جای اینکه او را به این خاطر که قادر نیست اسرائیلی‌ها را مجبور به تبعیت از قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل کند سرزنش نماید (قطعنامه‌ای که خواستار بازگشت تمام افرادی شده بود که به‌طور غیرقانونی اخراج شده بودند). این موضع‌گیری به‌رغم انتقاد از اسرائیل است که آن هم در این سرمقاله قابل تشخیص است. در واقع یک نظر انتقادی موضعی درباره اسرائیل، نظری کلان و کلی درباره اسرائیل نیست که منفی باشد. برعکس نظرات منفی درباره اسرائیل یابین‌تر و در جملات پیرو مطرح می‌شوند.

حرکات معنایی

راهبردهای ایدئولوژیک کلی درباره ارائه تصویر مثبت از "خود" و تصویر منفی از "دیگران"، ممکن است هم در سطح موضعی جملات و هم در زنجیره جمله‌ها به اجرا در آیند. در این حالت یک بند ممکن است بیانگر گزاره‌ای باشد که یک راهبرد را محقق می‌سازد و بُعد بعدی گزاره دیگری باشد که راهبرد دیگری را محقق می‌سازد. این حالت در حرکات معنایی موضعی، "انکار" خوانده می‌شود: «من مخالف سیاهان نیستم اما...» در این انکار آشکار. بند اول بر تساهل و تسامح گوینده تأکید دارد، در حالی که بقیه جمله (و بقیه متن) بعد از کلمه "اما" ممکن است حاوی موضع‌گیری بسیار منفی باشد. همچنین ممکن است با "دادن امتیازات ظاهری" در همان پارادایم نژادپرستانه (البته در میان سیاهان هم دانشجوی باهوش پیدا می‌شود اما...) یا "همدردی ظاهری" (البته آوارگان هم مشکلاتی دارند اما...) و غیره مواجه شویم. راهبردهایی که این‌گونه حرکات موضعی بر آنها مبتنی‌اند، دقیقاً هدف کنترل نظرات و

تأثیر‌گذاری را مد نظر دارند، یعنی آنچه طرف گفت و گوی ما درباره ما فکر خواهد کرد، لذا برای اجتناب از هرگونه تأثیر منفی و بی‌اینکه بی‌تحمل، خشکه مقدس و نادان خطاب شویم، از ابتکار به‌عنوان مقدمه راهبرد بخش‌های منفی متن بهره برده می‌شود. این بدان معنی نیست که این حرکات صرفاً بیانی (رتوریک) هستند. روشن است که گویندگان براساس ایدئولوژی‌های دیگر (پشردوستانه) متقاعد شده‌اند که هیچ‌کس "نباید" هیچ حرفی بر ضد سیاهان بزند (Billing, 1988).

در قسمت آخر مثال (۱) ما دو امتیاز ظاهری می‌بینیم که در آن "تخلف" و تعهدات اسرائیل پذیرفته شده‌اند (در بند نخست که البته پیرو است) اما تمرکز اصلی بر مسخره کردن ادعای اعراب است (که اسرائیل را یا صدمه حیرت‌مقاربه کرده‌اند). البته این حرکات ممکن است برای طرف‌های دیگر هم دارای کاربرد باشد، مثل وقتی که روزنامه نیویورک تایمز از رابین به خاطر اخراج اعضای حماس انتقاد کرد:

۶. اگرچه سیاست داخلی برای رابین هزینه دارد [اما] بلندنظری برای تأمین منافع بلندمدت اسرائیل بهتر خواهد بود (NYT, ED; 29 Jan. 1993)

لذا، بخش مربوط به امتیاز، واقعیت مخالفت درونی یا اجازه ورود به فلسطینی‌های تبعید شده را مورد توجه قرار می‌دهد. جریان اصلی بحث بر چیزی تأکید دارد که نویسنده نیویورک تایمز برای اسرائیل بهتر می‌داند. همچنین باید به سبک بیان (رتوریک) توصیه توجه کرد یعنی انتخاب واژه بسیار مثبت "بلندنظری" که به‌سختی با اجازه مجلد به حدود ۴۰۰ شهروند و تن دادن به قطعنامه شورای امنیت سازگار است. آیا نیویورک تایمز تروریستی را که برخی از گروه‌گانه‌هایش را آزاد کند "بلندنظر" می‌خواند؟ این موضع انتقادی به دوستان ممکن است با استفاده از دستکش‌های لطیف باشد و در واقع بیانگر نظرات ایدئولوژیک باشد. این متالی متداول درباره راهبرد تأکید بر اعمال خوب ما است.

ترکیب (ادغام)

با مرور تنظیم نظرات براساس چند ساختار معنایی ممکن است از خود پرسیم آیا از تحلیل ما، اصول کنی می‌توانند مشتق شوند؟ آیا در روند ارزیابی‌های ایدئولوژیک، منطقی وجود دارد که خود را در قالب معنای گفتگومانی نشان دهد؟

برای پاسخ به این سؤال بیاید به اختصار مسیر نظری را که ما را از ایدئولوژی به گفتگومان می‌رساند مرور کنیم. معنای گفتگومانی از الگوهای ذهنی وقایع نشأت می‌گیرد و توسط الگوهای بافتی کنترل می‌شود. این الگوها ممکن است هم شامل نظرات فردی و هم اجتماعی مبتنی بر مدارک و شواهد درباره وقایع یا جنبه‌های مربوط به آنها (مشارکت‌کنندگان، خصوصیات و اقدامات آنها) باشند. نظرات اجتماعی در مورد یک "رویداد خاص" به‌کار گرفته می‌شوند و بافت ممکن است در قالب نگرش‌ها سازماندهی شود که به نوبه خود ممکن است مبتنی بر ایدئولوژی مشترک گروه‌ها باشد. این ایدئولوژی‌ها بازنمایی‌های ذهنی هستند که مقولاتان به‌طور شماتیک ابعاد اجتماعی مهم گروه‌ها (هویت، فعالیت‌ها، اهداف، موقعیت، ارزش‌ها و منابع) را رمزگذاری می‌کند و دربرگیرنده انتخاب‌های مبتنی بر نفع شخصی ارزش‌هایی است که زیربنای ارزشیابی‌ها و اعمال اجتماعی اعضای گروه است.

لذا به رغم تفاوت‌های فردی و بافتی می‌توان انتظار داشت ارائه نظرات درباره وقایع، بیانگر چهارچوب‌های ایدئولوژیک زیربنایی باشد که اعمال اجتماعی و در نتیجه گفتمان را به صورت راهبردی و در جهت منافع شخصی کنترل می‌کنند. به‌ویژه در گفتمان عمومی و سازمانی، اگر اطلاعات از یک الگو گرفته شده باشد و در گفتمانی بر آنها تأکید شود که نظر مثبتی راجع به گروه خود و نظر منفی راجع به رقبا یا دیگران دارد، معمولاً به نفع گروه خواهد بود. برعکس این قضیه هم درست است، یعنی انتخاب و تمرکز بر اطلاعاتی که نسبت به ما نظر منفی و نسبت به دیگران نظر مثبت دارند هم منافع ما را تأمین نخواهد کرد. این دقیقاً همان چیزی است که مربع ایدئولوژیک به‌عنوان یک راهبرد کلی برای الگوهای تنظیم‌کننده متنی و کلامی پیشنهاد می‌کند.

این راهبرد کلی چگونه بر معناشناسی گفتمان تأثیر می‌گذارد؟ چه راهبردهای معنایی را در تمامی سطوح معنای گفتمان در پی دارد؟ ممکن است تلاش کنیم با تمایزگذاری میان ابعاد مختلف حرکاتی که راهبردهای کلی ایدئولوژیک را تبدیل به ساختارهای معنایی می‌کند، به این سؤالات پاسخ دهیم.

حجم. به‌طور کلی الگوها از متن‌های بیانگر آنها حجیم‌ترند، ما همیشه بیشتر از آن‌که می‌گوییم می‌دانیم و همین درباره نظرات هم درست است که ممکن است «آنها را برای خودمان نگه داریم» و برای این کار دلایل بافتی مناسب داشته باشیم. این یعنی قادر هستیم کم و بیش درباره رویدادی حرف بزنیم. ممکن است آن را در قالب چندین گزاره کلی بیان کنیم یا از گزاره‌های زیادی استفاده کنیم که خصوصیات رویداد را مشخص می‌کنند (و نظر ما را درباره آن می‌گویند). روشن است که مربع ایدئولوژیک می‌تواند این تفاوت را با محدودیت مواجه کند: درباره خوبی‌هایمان و بدی‌های آنها زیاد صحبت کن و از بدی‌های ما و خوبی‌های آنها کمتر حرف بزن.

اهمیت. الگوها مانند بسیاری از طرح‌واره‌های ذهنی سازمان سلسله‌مراتبی دارند: آنها دارای گزاره‌های کلی (ساختارهای کلان) در بالا و گزاره‌های خاص‌تر در پایین هستند و لذا برخی از اطلاعات مهم‌اند و برخی دیگر در بازنمایی کلی یک رویداد اهمیت کمتری دارند. افراد ممکن است هر الگو و در نتیجه هر رویداد را متفاوت از یکدیگر درک کنند و ساختارهای سلسله‌مراتبی وقایع هم ممکن است متفاوت باشند. به‌طور مشابه، به دلایل ایدئولوژیک راهبردی، این تفاوت در اهمیت می‌تواند در معنای گفتمانی دستکاری شود. برخی گزاره‌ها تنها در ساختار خرد سطح پایین ظاهر می‌شوند و گزاره‌های دیگر معمولاً به‌عنوان گزاره‌های کلان فراگیر عمل می‌کنند. لذا یک «شورش نژادی» می‌تواند عمل «خشونت بار اوپاش سیاه» مفهوم‌سازی شود؛ آن‌گونه که سیاستمداران سفیدپوست محافظه‌کار و رسانه‌های حامی آنها آن را مفهوم‌سازی کنند؛ یا به آن «مقاومت شهری» اطلاق شود آن‌گونه که سیاه‌پوستان و سنیدپوستان رادیکال ممکن است آن را مفهوم‌سازی کنند. سازمان ساختاری کلان الگوها (اینکه واقعه چگونه به صورت همگانی تفسیر می‌شود) بر میدلسازی گفتمان و در نتیجه بر انسجام کلی آن و آنچه به‌عنوان اطلاعات مهم و یا کمتر مهم ارائه می‌شود، تأثیر می‌گذارد. همین روش در سطح خرد هم می‌تواند درست باشد یعنی جایی که در آن اهمیت ممکن است به ساختار حرفه‌افزایی

(و به صورت بند) تبدیل شود، مانند سازمان مبتدا-خبر یا تأکید. لذا به عنوان یک راهبرد انتظار داریم که اطلاعاتی که به نفع ما و به ضرر دیگران است مومس بودن یا اطلاعات کلان موضعی تفسیر شود و برعکس.

ارتباط، بُعد کاربردشناختی ارتباط درباره اهمیت کاربردی اطلاعات برای کاربران زبان و یا مشارکت کنندگان است، لذا الگوهای بافتی آن را کنترل می کنند. اگر میزان ارتباط را با توجه به جدیدیت یا گستره نتایج برای کاربران بسنجیم، ممکن است اطلاعات مهم برای خوانندگان یا مخاطبان مناسبت کمتری داشته باشد و یا برعکس جزئیات غیرمهم ممکن است برای آنها مناسب باشد. ممکن است از گفتمان مان انتظار داشته باشیم تا اطلاعات و نظراتی را در برداشته باشند که به ویژه برای ما مناسب اند و برای آنها نامناسب و برعکس. مثلاً اطلاعات درباره نژادپرستی سفیدپوستان، هر چند مهم است اما از طرف سردبیران سفیدپوست روزنامه‌ها کمتر مرتبط دانسته شود و لذا ارزش خبری کمتری پیدا کند چنان که در واقع چنین نیز هست (Van Dijk, 1991).

ضمنی بودن / صریح بودن، بود یا نبود اطلاعات الگویی ممکن است به لحاظ معنایی، ضمنی بودن / صریح بودن تعبیر شود. تأثیر مربع راهبردی ایدئولوژیک در اینجا روشن است: اطلاعات و نظراتی که برای ما خوب اند و برای دیگران بد، به طور صریح بیان کنید و برعکس. بار دیگر این امر می تواند در سطح کلی گفتمان (آن گونه که در مورد حجم دیدیم) و یا در سطح واژگان با جملات باشد.

اسناد، در بافت های تبیینی کنش ها ممکن است به بازیگران اسناد داده شوند و با توجه به خصوصیات یا موقعیت آنها تبیین شود (Antaki, 1988; Jaspars, Fincham & Hewstone, 1983). همچنین کنش گری، مسئولیت و تفسیر می توانند به عنوان تابعی از جهت گیری ایدئولوژیک اسناد داده شوند: کارهای خوب را همیشه به خودمان (و یا متحدانمان) نسبت می دهیم و کارهای بد را به دیگران اسناد می دهیم (و یا متحدانشان) و در هر دو مورد این گروه ها کنترل و مسئولیت کامل اعمالشان را برعهده خواهند داشت. برعکس این موضوع برای کارهای بد ما و خوب آنها درست است: کارهای بد ما مورد تأکید قرار نخواهند گرفت و به شرایط خارج از کنترل ما نسبت داده می شوند و همین امر در مورد کارهای خوب آنها مصداق پیدا می کنند ("آنها فقط خوش شانس بودند"). این راهبردهای مختلف اسناد می تواند در همه سطوح توصیف عمل و نیز به شکل ترتیب کلمات ظاهر شود (ترجیحاً ممکن است فاعل دستوری عاملیت مؤول را در اول جمله بیان کند).

رویکرد، نگرش ها و نظرات خاص مبتنی بر "آنها" که در ذات مفاهیم ایدئولوژی نهفته است، نقش "موضع" را دارد. وقایع براساس موضع است که توصیف و ارزیابی می شود و زاویه دید یا نقطه نظر گوینده نامیده می شود. این زاویه دید می تواند فرهنگی، اجتماعی، فردی یا موقعیتی باشد و می تواند در تمام سطوح و ابعاد گفتمان به کار گرفته شود. یعنی قضاوت ها بنا به تعریف نسبی اند. آن گونه که مفهوم "دیدگاه" (مترادف نظر) بیان می کند. این امر برای نقطه نظر ذهنی فرد هم درست است، همچنان که برای نظرات مشترک و بین الاذهانی اعضای گروه درست است.

زاویه دید موقعیتی در اشاره‌های وابسته به بافت (ضمایر، اشاره و قیدها مثل «اینجا»، «حالاً» و «امروز») در فعل‌ها (مثل آمدن و رفتن) و یا اسامی وابسته به رابطه با موقعیت (مثل خانه، خواهر و همسایه) بیان می‌شود. زاویه دید فردی به‌طور بیش یا افتاده خود را در عبارات ثابتی چون «از دیدگاه من»، «به نظر من» یا «تا جایی که به من مربوط می‌شود» نشان می‌دهد. صورت‌های جمع این عبارات ممکن است نشانگر زاویه دید اجتماعی باشد. از دیدگاه‌ها و غیره) که به‌سادگی با استفاده از ضمیر اول شخص جمع بیان می‌شود. مانند مثال معروف قوم محور «ما به این امر در اینجا عادت نداریم» که برای بیان نظر منفی درباره اعمال خارجی‌ان استفاده می‌شود. یک شعار معروف که بیانگر زاویه دید (ضد‌آمریکایی) اجتماعی-سیاسی و (جغرافیایی) است: «نیانکی به خانه‌ات برگرد» است. به‌طور ضمنی این نکته در مورد شعار نژادپرستانهٔ جبهه ملی فرانسه «اول فرانسوی‌ها!» هم درست است که نشان می‌دهد فردی که صحبت می‌کند فرانسوی است.

در مجموع با توجه به الگوی ذهنی رویداد و الگوی بافتی رویداد ارتباطی جاری اصول راهبردی مورد بحث به کاربران زبان امکان می‌دهد تا نظرات خود را نه تنها از طریق کلمات ارزشی صریح بیان کنند بلکه به روش‌های زیر هم می‌توانند متوسل شوند:

- کلیت در برابر خاص بودن و کمیت گزاره‌های الگو مورد استفاده برای توصیف وقایع
- صریح بودن در برابر ضمنی بودن گزاره‌های الگو
- اهمیت ویژه به گزاره‌هایی خاص در مقایسه با سایر گزاره‌ها
- ارتباط بافتی تعیین شده برای گزاره‌ها
- اسناد علیت، مسئولیت و میزان تقصیر در اعمال
- زاویه دیدی که وقایع طبق آن توصیف و ارزیابی می‌شوند.

این راهبردهای گفتمانی مختلف کارکردهای زیادی دارند، مثل تقویت شفافیت توصیف‌ها یا میزان اعتبار گزارش‌ها. برای تحلیل مورد نظر ما این راهبردها به‌طور خاص برای بیان زاویه دید ایدئولوژیک و نظرات گروه‌ها و اعضای آنها مناسب‌اند، لذا در هر مورد راهبرد از طریق مربع ایدئولوژیک عمل می‌کند: نوع توصیف (کلی، صریح) باید مطابق میل ما و به نفع ما باشد و یا به هر شکل دیگر به‌طور مثبت و متقاعدکننده‌ای به بیان ما در مورد خردمان و مدیریت تأثیرگذاری کمک کند و یا برعکس به ارائهٔ چهرهٔ منفی از رقیب و دشمنان ما و یا «دیگران» به‌طور کلی کمک کند.

ساختارهای سطح

در بخش‌های قبل بر تنظیم کردن نظرات و ایدئولوژی براساس ساختارهای معنایی گفت‌وگو تمرکز کردیم. با این حال معانی در «اشکال» یا «ساختارهای سطح» گوناگون بیان می‌شوند یعنی در قالب‌های انتظامی افلام واژگانی. بندها و جملات، مقولات نحوی، ترکیب کلمات، آهنگ کلام، ساختارهای گرافیکی و سازمان ساختارهای کلان مختلف در طرح‌واره‌های اصلی. مثلاً روایت استدلال و گزارش خبری.

بسیاری از ساختارهای معنایی که در بالا بررسی شدند و همچنین نظرات همراه آنها باید از درون این ساختارهای سطح استنباط شوند. با این حال ممکن است این ساختارها یا اشکال نقش

ویژه خود را در بیان نظرات ایفا کنند. یکی از راه‌های انجام این کار اجرای صوری مربع ایدئولوژیک است. معانی و در نتیجه نظرات را می‌توان از طریق طرز بیان آنها مورد تأکید قرار داد یا نادیده گرفت. آنها می‌توانند در صدر قرار گیرند (مثل عناوین)، در بخش نخست متن بیایند (مثل لید در گزارش‌های خبری)، در جایگاه (نخست) ابتدا در جملات واقع شوند یا از طریق یک نظام آرایه‌های ادبی بیان شوند (تکرار، توازن، استعاره، مقایسه، کنایه، تقویت معنایی و غیره) یا برعکس معانی / نظراتی که لازم است نادیده گرفته شوند. در این بحث بیشتر از این وارد بیان جزئیات نمی‌شویم اما باید به ذهن بسپاریم که بسیاری از راهبردهای گفتمانی بیان ایدئولوژیک، صوری هستند. برعکس در درک متن این ساختارهای بیانی بر تفسیر معنایی تأثیر می‌گذارند و لذا می‌توانند بر ساخت نظرات در الگوها مؤثر باشند.

یک مثال

برای نشان دادن تحلیل نظری فوق به بررسی برخی جزئیات درباره اینکه ایدئولوژی‌ها و نظرات چگونه ممکن است در سطوح مختلف یک "یادداشت" بیان و ترکیب شوند می‌پردازیم. در اینجا به قسمتی از یادداشت چاپ شده در *واشنگتن پست* که نویسنده آن جیم هوگلند است (15 December 1993) نگاه می‌کنیم.

قذافی: زیست شیطانی

[۱] لحظه‌ای فرا می‌رسد که یک دیکتاتور با در مسیری بی‌بازگشت می‌گذارد. او که جنون خودبزرگ‌بینی احاطه‌اش کرده است قادر به محاسبه منطقی سود و زیان نخواهد بود. در بیم و امید نیست و نابودکننده‌های دست و پا می‌زند، حتی اگر این نابودی به معنای قربانی شدن خود او باشد.

[۲] عراق صدام‌حسین در بهار ۱۹۹۰ با را از این خط فراتر گذاشت اما جامعه جهانی تا قبل از حمله صدام به کویت در تابستان آن سال توجه چندانی به او نشان نداد. امروز معمر قذافی با در این مسیر گذاشته است و جامعه جهانی این بار نباید اشتباهی را که در مورد صدام کرد تکرار کند.

[۳] یکشنبه، قذافی دو تن از بدنام‌ترین تروریست‌های فلسطینی با نام‌های احمد جبریل و ابوتذال را دعوت کرد تا از طرابلس بازدید کنند. شاید از آن رو که مرکز فرماندهی‌شان را در آنجا فرار دهند. رهبر لیبی به جمعیت شادمان شهر عزیزیه گفت که این دعوت به معنای به چالش طلبیدن سازمان ملل است.

[۴] قذافی نشان داده که او دیگر ارزشی برای پوشش سکوت با جلب رضایت برای حکومت شیطانی‌اش که در پی به دست آوردن یا اخاذی آن است، قائل نیست. او حالت حمله به خود گرفته و برخورد طولانی‌اش با غرب را به نقطه عطف خود گشوده است.

[۵] ماه‌ها بود که دیپلمات‌های مصری از ترس اینکه از قذافی آسیبی به کشورشان برسد به همراه مدیران نفتی اروپایی و وکلای آمریکایی مشتاق کسب سود، با این اشتیاق که قذافی هم بتواند راه مناسبی را طی کند، برایش از "متعادل بودن" می‌گفتند و از جامعه بین‌المللی می‌خواستند تا با او به شکل معقول و با شکیبایی رفتار کند.

[۶] طبق اذعان وکلا، او در حال تغییر رویه حمایت از تروریست بود. آن گونه که مصری‌ها می‌گفتند درباره او دچار سوءتفاهم شده بودیم و از هر نظر حکومت او بهتر از بنیادگرایان

اسلامی بود که به دولت مصر اعلان جنگ کرده بودند. بنا به گفته صاحب‌نظران در امور نفت وی رهبری بود که می‌شد با او کنار آمد.

[۷] درخواست مدارا اینک دیگر به انتها رسیده چرا که قذافی حمایت خود را از تروریسم چه در حرف و چه در عمل انبث کرده است. واکنش او به تحریم‌های اقتصادی ملایم که شورای امنیت سازمان ملل بر رژیم او وضع کرده است، او با سخنان نیشدار و تهدید همراه بوده است.

[۸] شورای امنیت خواستار سقوط دولت قذافی به‌خاطر دو مورد کمک امنیتی به کسانی شده است که ایالات متحده آنها را مجری بمب‌گذاری در پرواز شماره ۱۰۲ بان‌آمریکن در ۲۱ دسامبر ۱۹۸۸ موسوم به لاکربی می‌داند. امتناع قذافی از اجابت این درخواست باعث وضع تحریم‌هایی شده است که سفرهای هوایی به لیبی و از لیبی را محدود و درآمدهای نفتی این کشور در بانک‌های خارجی را مسدود می‌کند.

[۹] گزارش سازمان‌های اطلاعاتی، جبرئیل و فرماندهی عمومی او را برنامه‌ریز کشتار هواپیمای پان‌آم می‌دانند که جان ۲۷۰ نفر را گرفت. اگر چه نقش دقیق جبرئیل روشن نیست اما دعوت قذافی از او نشان می‌دهد که لیبی خواهان اجرای عدالت در این پرونده نیست.

[۱۰] دعوت این دو شریک ترور باعث شده قذافی در معرض اتهام مشارکت در گروگان‌گیری آخر هفته در فاهره و ربودن منصور کبخیا وزیر امور خارجه فلبی قذافی، قرار گیرد. وی که که از قذافی به خاطر حمایت‌اش از تروریسم جدا و به یک ناراضی برجسته تبدیل شد، ساکن ایالات متحده گردید و فرار بود در سال آینده شهروند این کشور شود.

[۱۱] همراهان کبخیا به من گفتند که او برخلاف خود و تنها پس از آنکه تضمین‌هایی از مقامات رسمی مصر برای امن بودن سفرش دریافت کرد به قاهره عزیمت کرده بود. او به‌خوبی از حضور پلیس مخفی لیبی و تلاش دولت مصر برای رهانیدن قذافی از مجازات جهانی و مخالفت با تحریم‌ها آگاهی داشت.

[۱۲] اما در ۱۰ دسامبر، از کبخیا دیگر خبری در اتاقش در هتل در فاهره به‌دست نیامد در اتاق او تنها آئسونین و سرنگی را پیدا کردند که او باید برای درمان دیابتش هر ۸ ساعت یکبار تزریق می‌کرد.

[۱۳] بازدید کنندگان به لحاظ سیاسی حساس چون کبخیا، مدام تحت‌نظر سرویس اطلاعاتی مصر قرار دارند و ناپدید شدن او باعث این سؤال شده که آیا مصر با لیبی همدستی و یا مدارا کرده تا جنبش تبعیدی لیبی را حذف نماید. این جنبش تبعیدی، قذافی را نگران کرده بود و او به آنها برجسب «سگ‌های شکاری و بردگان دلار» می‌زد.

[۱۴] قذافی در چهار راهی ایستاده است که شبیه به موقعیت صدام در بهار و تابستان ۱۹۹۰ است. واکنش خشمگینانه به هرکس که تهدیدی برایش فرض شود هم مشابه صدام است حتی اگر هزینه کارهایش باعث دردسر دولت مصر شود که از او دفاع کرده است.

[۱۵] لیبی ناکون درگیر هیچ جنگ طولانی مدت و فرساینده‌ای مثل عراق نشده است. اما تحریم‌ها قذافی را دچار انزوا و دردسر کرده است. تحریم‌ها به مردم لیبی نشان می‌دهند که قذافی قادر مطلق یعنی لقبی که خودش مدعی آن است، نیست.

[۱۶] صدام به جای آنکه در ضعف در غلند وارد جنگ شد، هر چند قذافی نیروی زمینی مناسبی ندارد که اقدام به این کار کند. اما ارتشی از تروریست‌های بین‌المللی دارد. از

جمله این افراد کسانی هستند که به دستور او پنج سال پیش در این ماه واقعه بان آم ۱۰۲ را به وجود آورده‌اند.

[۱۷] ابونزال هم فصل تعطیلات یهودیان و مسیحیان را به عنوان زمان حملات تروریستی انتخاب کرد. مردان او فرودگاه‌های رم و وین را در دسامبر ۱۹۸۵ بستند.

[۱۸] غیرممکن است بنویسیم که آیا قذافی دارد به دنیا قابلیت‌های شیطانی خود را یادآوری می‌کند یا با خوشامدگویی به تروریست‌ها فسافتی جدید از خود به رخ می‌کشد. به محال او به دنیا هشدار داده که باید مراقب او باشند و پس از یک دوره صلح ظاهری با مسائل جدیدی روبه‌رو شوند.

حالی می‌خواهیم به تحلیل راهبردهای نژادی و ایدئولوژیک این مقاله به صورت پاراگراف به پاراگراف بپردازیم و کار خود را با تیر شروع می‌کنیم.

قذافی: ژست شیطانی

در این تیر، مانند بقیه قسمت‌های متن، هدف اصلی حمله هرگلد البته قذافی است که سیاست خارجی آمریکا او را تجسم شیطان می‌داند (برای دیدن جزئیات به Chomsky, 1987). به لحاظ ساختاری، اهمیت قذافی در مرحله نول در لقبی که برایش انتخاب شده مورد تأکید قرار گرفته است که به معنای آن است که او عامل یک کژاره کلان است. ثانیاً، آوردن نام او در ابتدای تیر بر عاملیت و مسئولیت او تأکید دارد و فعل اسمی "ژست" تأثیری است که شاید در ترکیب معمولی جمله کمتر آشکار می‌بود. لذا نظرات منفی هرگلد با انتخاب واژه "شیطانی" و "ژست گرفتن" به صراحت بیان شده است که محصول اول همراه است با نیروهای مرموز و نامعلوم و دومی حالت و وضع را نشان می‌دهد و اینکه فرد حرف‌های بزرگی می‌زند اما در واقع کسی نیست. هر دو محصول به وضوح مفهوم سیاسی دارند و لذا چندان بیانگر نظرات شخصی هرگلد نیستند، بلکه ارزیابی مشترک تحلیل‌گران آمریکایی را بازمی‌تابانند، همچنین توجه داشته باشید که "آنچه" قذافی انجام داده در تیر مبتداسازی نشده است، بلکه تنها "روش" انجام کار مبتداسازی شده است به گونه‌ای که این ارزیابی است که مورد تأکید قرار گرفته است. در سیستم مربع ایدئولوژیک، این مثالی روشن از معرفی دیگری به شکل منفی و تأکید بر خصوصیات منفی دیگری است.

۱. لحظه‌ای فرا می‌رسد که یک دیکتاتور با در مسیری بی‌بازگشت می‌گذارد. او که جنون خودبزرگ‌بینی احاطه‌اش کرده است قادر به محاسبه منطقی سود و زیان نخواهد بود. در بیم و امید نیست و نابودکننده‌ای دست و پا می‌زند، حتی اگر این نابودی به معنای قربانی شدن خود او باشد.

نظرات مرتبط بیان شده در اینجا در مرحله اول در سبک و تزگانی و در کلماتی چون "مستبد"، "خود بزرگ‌بینی"، "دست و پنجه نرم کردن"، "ترس و نابودی" متجلی‌اند که همگی صفات یک دیکتاتور فرضی را بیان می‌کنند اما (براساس تیر) به روشنی هدفشان ارائه یک توصیف عام است که قذافی با آن سازگاری پیدا می‌کند. ارزیابی‌های سیاسی در انتخاب کلمه "مستبد" آشکار است که نه تنها قذافی را غیردموکراتیک می‌خواند بلکه او را به دیکتاتوری متهم می‌کند و همچنین او را کسی می‌داند که بر مردم خود فشار و اختناق تحمیل کرده است. علاوه بر این

انتخاب کلمه "مستبد" بخشی از سنت دیرپای توصیف غربی‌ها از مستبدین شرقی است که برای صدام حسین هم به کار رفته بود، اما کمتر شاهد آن هستیم که از این واژه برای توصیف دیکتاتورهای غربی مثل باتیستا در کوبا، پینوشه در شیلی و یا استروفسر در پاراگوئه استفاده شود. این یعنی انواع مختلف نام‌گذاری و از همه مهم‌تر اینکه ملاک سیاسی برای انتخاب محمول‌های عقیدتی این است که آیا دیکتاتورها "با ما" هستند یا "با آنها"، بر اساس این اصل ایدئولوژیک که باید کارهای بد ما در لاف‌ها مطرح شوند و کارهای بد آنها همراه با تأکید باشند (همچنین نک: Herman, 1992; Herman & Chomsky, 1988).

یک زنجیره ارزشی با "خط سیر عقیدتی" دیگر، یعنی تداوم ایده "زست گرفتن" در نیترا با استفاده از واژه "خود بزرگ‌بینی" دنبال شده است. در اینجا هم قذافی به شکل منفی به‌عنوان شخصی توصیف شده که زیادی خود را دست بالا گرفته است اما این اصطلاح خاص تلویحاً او را دچار نوعی معلولیت ذهنی هم می‌داند و به‌طور غیرمستقیم او را دیوانه می‌انگارد. این ارزیابی شخصی از فردی که «عقلش را از دست داده» در این گفته که قذافی نمی‌تواند دست به محامبات منطقی بزند متجلی است و اینکه او در بیم و امید و نابود کردن خود به‌سر می‌برد. لذا، در عین حال که قذافی را از نظر سیاسی، خارج از دموکراسی و انسانیت می‌نامد او حالا از دنیای "ما" که مردمان "عادل" هستیم نیز خارج شده است. این ارزیابی‌های مختلف این پیش‌فرض را مطرح می‌کند که هوگلند دارد از زاویه دید یک غربی، آمریکایی، فرد عقلانی / و دموکراتیک صحبت می‌کند و قطب‌بندی ایدئولوژیک معمول در اینجا، این گروه را در تقابل با واسطه دشمنان اصلی‌اش قرار می‌دهد و قذافی نماد نیروهای ضدغربی، ضدآمریکایی و ضددموکراتیک است.

سوم اینکه، قذافی نه تنها یک مستبد (برای مردم خود) و یک دیوانه است بلکه همچنین یک تهدید هم هست چرا که «قصد نابودی دارد» که در قالب زاویه دید بین‌المللی که قبلاً بحث شد آورده می‌شود. توجه کنید که نظر مربوط به تهدید بودن او به خودی خود بیان نشده بلکه مبنی بر یک استنباط است؛ یعنی بر اساس این نظر صریح که او مخرب است و همچنین این اطلاع ضمنی که او رهبر یک کشور است؛ دیکتاتورهای خشن و دیوانه تهدید جهانی‌اند که این معنا هم بعداً در این پاراگراف در استفاده از مفهوم "نابودی" القا شده است.

شاید جالب توجه‌ترین نکته در این پاراگراف عبارت به ظاهر معصومانه «حتی اگر نابودی به‌نوبه خود در انتظار او باشد» است. چون بُعد بین‌المللی تجاوزگری قذافی در اینجا به‌نظر می‌رسد، به معنای مشروعیت تلافی باشد، بنابر اصلی که از ایدئولوژی‌های نظامی مشتق شده است: ما اجازه داریم کسی را که کمر به نابودی ما بسته است، نابود کنیم. همین مشروع‌سازی بود که ریگان چند سال قبل هنگام بیماریان ژنرال‌س به‌دست نیروی هوایی آمریکا از آن استفاده کرد و تعداد زیادی از مردم غیرنظامی لیبی از جمله فرزند قذافی را به هلاکت رساند.

۲. عراق صدام حسین در بهار ۱۹۹۰ با را از این خط فراتر گذاشت. اما جامعه جهانی تا قبل از حمله صدام به کویت در تابستان آن سال توجه چندانی به او نشان نداد. امروز معمور قذافی با در این مسیر گذاشته است و جامعه جهانی این بار نباید اشتباهی را که در مورد صدام کرد تکرار کند.

طبق انتظار، «مستبدی» چون قذافی لاجرم با شیطان دیگر سیاست خارجی آمریکا یعنی

صدام حسین مقایسه می‌شود. همان استعاره‌ای که در جنگ خلیج فارس مورد استفاده قرار گرفت (که درباره خطی بود که در شن‌های صحرا رسم شده بود). حال در مورد لیبی استفاده می‌شود تا بر شباهت تهدیدی که از طرف هر دوی این دیکتاتورها برای جامعه بین‌الملل وجود دارد تأکید صورت گیرد. توجه کنید که عبارت «جهان توجه اندکی نشان داده به نظر گفته‌ای مبتنی بر واقعیت است اما خود بیانگر یک نظر است مبنی بر اینکه جهان "باید" توجه بیشتری نشان دهد که دارای دلالت ضمنی هنجاری است و در آخرین جمله پاراگراف و ضوح بیشتری دارد (نباید این اشتباه تکرار شود)». در اینجا با توصیه‌ای مواجه‌ایم که بخش استاندارد سرمقاله‌ها و یادداشت‌ها به‌شمار می‌رود؛ پس از تحلیل آنچه خطاً است (یک نظر) نتیجه‌گیری می‌شود که چه کار باید کرد که از نظر معنایی یک نظر و از نظر کاربردشناسی نقش توصیه یا اندرز را دارد.

۳. بکشیه، قذافی دو تن از بدنام‌ترین تروریست‌های فلسطین در سطح جهانی با نام‌های احمد جبیریل و ابونزال را دعوت کرد تا از طرابلس بازدید کنند، شاید از آن‌رو که مرکز فرماندهی‌شان را آنجا قرار دهند. رهبر لیبی به جمعیت شادمان شهر عزیریه گفت که این دعوت به معنای به چالش طلبیدن سازمان ملل است.

پس از مقدمه ارزشی سرمقاله در این قسمت «واقعیات» دارای ارزش خبری پیدا می‌کنیم که علت فوری نوشتن یا «نگیژه» نگارش این مقاله را بیان می‌کند که همان دعوت از دو فلسطینی توسط قذافی است. ارزیابی ضمنی با استفاده از کلمات «بدنام» و «تروریست» همان ترس استاندارد و بخشی از انسجام عقیدتی کلی مقاله است که بخش‌هایی از نگرش هوگلس و بسیاری از همکارانش را در مورد مناقشه خاورمیانه بیان می‌کند. آخرین جمله پاراگراف جالب توجه‌تر است. این جمله یک حکم مبتنی بر واقعیت است و نه یک نظر، یعنی می‌تواند درست یا غلط باشد و معیار درستی ذهنی هم نیست (هر چند می‌شود در این باره صحبت کرد که چه زمانی به یک گروه از افراد «جمعیت» گفته می‌شود و چه زمانی اقدامات آنها را «نشانه شادمانی آنها» می‌خوانیم). قذافی ممکن است حرفتاً سازمان ملل را به چالش کشیده باشد. هر چند جای تردید است که آیا او دقیقاً همین عبارت را به کار برده است یا خیر. از نظر مسئولین سازمان ملل به چالش طلبیدن این نهاد عملی منفی است (هر چند خود ایالات متحده بارها قطعنامه‌های سازمان ملل را به چالش کشیده است). این بدان معنی است که یا بیان این موضوع ممکن است نظری ضمنی مبنی بر این باور ارزشی کلی مطرح شده باشد که به چالش کشیدن سازمان‌های قانونی اشتباه است. این توصیف وقتی با خصوصیات ذکر شده قبلی قذافی به‌عنوان یک خود بزرگ‌بین خطرناک ترکیب می‌شود. «ذلیل و مدرکی» برای این چنین توصیفی ایجاد می‌نماید؛ کسی که سازمان ملل را به چالش می‌کشد هم تجاوزگر است و هم احمق.

۴. قذافی نشان داده که او دیگر ارزشی برای پوشش سکوت یا جلب رضایت برای حکومت شیطنانش که او در پی به دست آوردن یا اخاذی آن است، قائل نیست. او حالت حمله به خود گرفته و برخورد طولانی‌اش با غرب را به نقطه عطف خود گذاشته است.

نظرات در اینجا بسیار صریح‌اند، یعنی در آشکارترین حالت استاندارد وحشتناک‌ترین رقبه را توصیف می‌کنند: آنها شیطان‌اند همچنان‌که ریگان در توصیف مشهوری از اتحاد جماهیر شوروی سابق آن را «امپراتوری شیطان» خواند. کلماتی چون «اخاذی»، «حمله و رویارویی» نیز

به همین شکل از یک فهرست و از گمانی تبعیت می‌کنند که برای توصیف اقدامات دشمن طراحی شده‌اند. با این حال توجه داشته باشید که این نظر صرفاً ارزیابی منفی از تجاوز نیست.

در گوشه و کنار جهان تجاوزات زیادی صورت می‌گیرد که جیم هوگلند و روزنامه واشنگتن پست هیچ چیزی درباره‌شان نمی‌نویسند. نکته مهم آن‌گونه که در فعل قبلی "به چالش کشیدند" می‌توان دید این است که فدافی در مواجهه با "ما" در غرب (و به ویژه ما آمریکاییان) قرار گرفته است. این یعنی قطب بندی ایدئولوژیک بین "ما" و "آنها" (و یا در این مثال بین ما و او) که در اینجا فعال می‌شود تا بر سازماندهی نظرات موجود در مقاله تأثیر بگذارد. همان‌گونه که نظریه اذعان دارد، این حالت از طریق ارائه نگرش‌های منفی خاص درباره دیگران روی می‌دهد که در اینجا علیه خشونت و تجاوز "آنان" به‌طور اعم و تروریسم آنها به‌طور اخص است. هوگلند این سناریوی ارزشی را وفادارانه دنبال می‌کند.

۵. ماه‌ها بود که دیپلمات‌های مصری از ترس اینکه از فدافی آسیبی به کشورشان برسد به همراه مدیران نفتی اروپایی و وکلای آمریکایی مشتاق کسب سود، با این اشتیاق که فدافی هم بتواند راه مناسبی را طی کند، برایش از "متعادل بودن" می‌گفتند و از جامعه بین‌المللی می‌خواستند تا با او به شکل معقول و با شکیبایی رفتار کند.

گفتمان عقیدتی هوگلند از اینجا معطوف به کسانی شده که می‌خواهند فدافی را بپذیرند و انتخاب عبارت "مشتاق کسب سود" به‌طور ضمنی به این معناست که در اینجا منفعت‌طلبی منفی انگاشته شده است نه آتبه به آن دلیل که با اصول سرمایه‌داری که هم هوگلند و هم واشنگتن پست بی‌شک به آن سر سپرده‌اند همخوانی ندارد. بلکه بیشتر از آن‌رو که به معنای تجارت با دشمن است. استفاده از علامت تأکید برای توصیف فدافی به‌عنوان "فردی متعادل" به‌طور ضمنی نشان می‌دهد که هوگلند به هیچ‌وجه با چنین توصیفی موافق نیست، همچنان‌که در واقع صفت‌های قبلی در این بخش از مقاله آن را به شکل نسبتاً بدون ابهام نشان می‌دهد. در اینجا به نظر می‌رسد قاعده قدیمی به‌کار رفته باشد مبنی بر اینکه دوستان دشمن ما دشمنان ما هستند و لذا مدیران نفتی و وکلا به همین صورت مورد ارزیابی قرار می‌گیرند.

۶. طبق اذعان وکلا، او در حال تغییر رویه حمایت از تروریست بود، آن‌گونه که مصری‌ها می‌گفتند درباره او دچار سوءتفاهم شده بودیم و از هر نظر حکومت او بهتر از بنیادگرای اسلامی بود که به دولت مصر اعلان جنگ کرده بودند. بنا به گفته صاحب‌نظران در امور نفت وی رهبری بود که می‌شد با او کنار آمد.

استدلال افرادی که دیدگاه منفی کمتری به فدافی دارند یکبار دیگر اجرا شده، اما باز هم و از گمانی کردن این استدلال‌ها به نظر نمی‌رسد که به‌طور ضمنی بیانگر توافقی باشد. استفاده از فعل‌های "اذعان کردن" و "مدعی شدن" و همچنین عبارت "در حال تغییر نگاه وی به حمایت از تروریسم است" نشانگر تردیدهای جدی هوگلند درباره تغییر کردن فدافی است. موازی بودن بیانی ساختار جملات این پاراگراف یکبار دیگر بر این تردید و ادعای افرادی که هوگلند مورد انتقاد قرار می‌دهد، پافشاری می‌کند. نکته جالب برای تحلیل ما این است که نظرات همچنین هنگامی بروز پیدا می‌کنند که افراد عقابد دیگران را ارزیابی می‌کنند.

۷. درخواست مدارای آنان دیگر به انتها رسیده چرا که قذافی حمایت خود را از تروریسم چه در حرفه و چه در عمل انبث کرده است. واکنش او به تحریم‌های اقتصادی ملایم که شورای امنیت سازمان ملل بر رژیم او وضع کرده است یا سخنان تیشدار و تهدید همراه بوده است.

توجیه شک و تردید هوگلدن در این پاراگراف دنبال می‌شود. از شمردن مجدد خصوصیات شیطانی قذافی برای انتقاد از کسانی استفاده می‌شود که خواهان مدارا با او هستند؛ حمایت از تروریسم، سخنان تیشدار و تهدید. این نظرات با توصیف منفی کلی از قذافی به‌عنوان یک تروریست خطرناک همخوانی دارند. در سایه چنین نظری، شکیبایی کردن واکنشی نامناسب تلقی شده است. برای تحلیل ما این مورد از آرزو جانب است که نشان می‌دهد کسانی که معمولاً برای بیان نظرات مثبت کاربرد دارند در اینجا به صورتی مبتدانه استفاده شده‌اند.

۸. شورای امنیت خواستار سقوط دولت قذافی به خاطر دو مورد کمک امنیتی به کسانی شده است که ایالات متحده آنها را مجری بمب‌گذاری در پرواز شماره ۱۰۳ پان‌آمریکن در ۲۱ دسامبر ۱۹۸۸ موسوم به لاکربی می‌داند. امتناع قذافی از اجابت این درخواست باعث وضع تحریم‌هایی شده که سفرهای هوایی به لیبی و از لیبی را محدود و درآمدهای نفتی این کشور در بانک‌های خارجی را مسدود کرده است.

این گفته‌های واقعی صرفاً به نظر می‌رسد برای تبیین پیشینه تاریخی تحریم‌های اقتصادی ملایم بر ضد لیبی آورده شده‌اند و به شکل صریح به بیان نظرات نمی‌پردازند. اما بیان این واقعیت که قذافی منتهم به بمب‌گذاری در یک هواپیما و در راستای حمایت از توصیف پیشین از قذافی است که او را یک تروریست می‌دانست، در حالی که اشاره به امتناع او از پذیرش درخواست‌های شورای امنیت نوعی تخصیص توصیف ارزشی اولیه به چالش کشیدن این نهاد است. به عبارت دیگر، گفته‌های مبتنی بر واقعیت در مورد اعمال منفی (بمب‌گذاری در هواپیما) هر چند ممکن است ابراز نظر نباشد اما به شدت این نظر را ترویج می‌کند که در این مورد می‌تواند نظر خواننده هم باشد. علاوه بر این، گفته‌های مبتنی بر واقعیت ممکن است پشتیبان گفته‌های مبتنی بر نظر باشند. بمب‌گذاری در یک هواپیما یک نوع تروریسم است و تن ندادن به خواسته‌های جامعه بین‌المللی (و به‌ویژه سازمان ملل) "خود بزرگی" محسوب می‌شود.

۹. گزارش سازمان‌های اطلاعاتی جبرئیل و فرماندهی عمومی او را برنامهریز کشتار هواپیمای بان ام می‌دانند که جان ۲۷۰ نفر را گرفت. اگر چه نقش دقیق جبرئیل روشن نیست اما دعوت قذافی از او نشان می‌دهد که لیبی خواهان اجرای عدالت در این پرونده نیست.

یک توصیف منفی مشابه درباره "واقعیات" در اینجا برای دشمن دیگری، جبرئیل، ذکر شده و انتخاب "کشتار" و "۲۷۰ نفر" به روشنی تحت هدایت یک نظر بسیار منفی است. همچنین توجه داشته باشید که جمله انکاری «هر چند نقش جبرئیل روشن نیست» فاصله‌ای ژورنالیستی را از شواهد گزارش‌های اطلاعاتی حفظ می‌کند، اما از طرف دیگر نشان می‌دهد آنچه در ادامه می‌آید به صورت منفی ارزیابی شده است.

۱۰. دعوت این دو شریک ترور باعث شده فذافی در معرض اتهام متارکت در گروگان گیری آخر هفته در قاهره و ربودن منصور کیخیا وزیر امور خارجه قبلی قذافی، قرار گیرد. وی که از فذافی به خاطر حمایتش از تروریسم جدا و به یک ناراضی برجسته تبدیل شد، ساکن ایالات متحده گردید و قرار بود در سال آینده شهروند این کشور شود.

واژه کلیدی تیر یعنی "شیطانی" یکبار دیگر برای وصف اعمال فذافی به عنوان تهدیدکننده و شوم استفاده شده است که همراه با تصویرسازی از او به عنوان یک تروریست است. این تصویر در اینجا با دخالت (مشگوک) فذافی در آدم‌ریایی همکار سابقش کامل شده است. دعوت او از دو تروریست آن هم تروریست‌های مهم به خودی خود عملی منفی است و تأکید بر "شیطانی" بودن آن صرفاً بر این نکته تأکید می‌کند. برای نشان دادن مفصل‌بندی گفتمان ایدئولوژیک "ما" در برابر "آنها"، کیخیا در اینجا به مقام ناراضی ترفیع می‌یابد. دشمنان دشمنان ما؛ دوستان ما هستند و ممکن است حتی با اعطای شهروندی از آنها تقدیر شود. به عبارت دیگر فذافی صرفاً منم به آدم‌ریایی یک همکار سابق (در واقع، چرا این امر باید به ما مربوط باشد؟) نیست، بلکه در واقع متوسل به ربودن یک شهروند تقریباً "آمریکایی" کرده است و لذا به ایالات متحده حمله کرده است.

۱۱. همراهان کیخیا به من گفتند که او برخلاف میل خود و تنها پس از آنکه تضمین‌هایی از مقامات رسمی مصر برای امن بودن سفرش دریافت کرد به قاهره عزیمت کرده بود. او به خوبی از حضور پلیس مخفی لیبی و تلاش دولت مصر برای رهانیدن فذافی از مجازات جهانی و مخالفت با تحریم‌ها آگاهی داشت.

۱۲. اما در ۱۰ دسامبر از کیخیا دیگر اثری در اتاقش در هتل در قاهره به دست نیامد. در اتاق او تنها انسولین و سرنگی را پیدا کردند که او باید برای درمان دیابتش هر ۸ ساعت یکبار تزریق می‌کرد.

تنها ابراز نظر موجود در این دو پاراگراف ممکن است ارجاع به پلیس مخفی لیبی باشد. تنها دیکتاتوری‌ها پلیس مخفی دارند لذا لیبی یک کشور دیکتاتوری است. همچنین به ارجاع به منبع توجه داشته باشید، یعنی یک اقدام غیرمعمول در یادداشت که البته در اینجا از نظر راهبردی مؤثر واقع شده است و در همان حال اتهامات را معتبرتر کرده است. همچنین غیرمستقیم بودن ارجاع به کیخیا و گفتن اینکه او بیماری بوده که نیاز به مراقبت دائم داشته است و اینکه دارویش در اتاق هتل جا مانده نشان می‌دهد که او را ربوده‌اند. این «ترائه مدرک» برای آدم‌ریایی همچنین بر خصوصیات منفی دیگران تأکید می‌کند: آنها حتی مردان مریض را می‌ربایند و داروهایشان را در اختیارشان قرار نمی‌دهند.

۱۳. بازدیدکنندگان به لحاظ سیاسی حساس چون کیخیا مدام تحت نظر سرویس اطلاعاتی مصر قرار دارند. ناپدید شدن او باعث این سؤال شده که آیا مصر با لیبی هم‌دستی و با آن مدارا کرد تا جنبش تبعیدی لیبی را حذف نماید. این جنبش تبعیدی، فذافی را نگران کرده بود و او به آنها بر حسب «سگ‌های شکاری و بردگان دلار» می‌زد.

توجه داشته باشید که نیروی امنیتی کشور "دوست ما" یعنی مصر "پلیس مخفی" خوانده نشده‌اند بلکه "سرویس اطلاعاتی داخلی" خوانده شده است، لذا از نظر واژگانی میان کسانی که متحد ما هستند و کسانی که متحد آنها هستند تمایز گذاشته شده است. استفاده از "برجیب گذاشتن" در جمله آخر نشان می‌دهد که هوگلد با توصیفی که قذافی از مخالفان خود کرده است، موافق نیست و ماهیت این توصیف به خودی خود آنقدر احمقانه است که مطرح کردن آن برای توصیفش کافی است. قذافی این تعیدی‌ها را "برده دلار" خوانده است. که قطب‌بندی بین "ما" و "آنها" را تدید می‌کند چرا که "دلار" مربوط به جهان غرب و ایالات متحده است.

۱۴. قذافی در چهار راهی ایستاده است که شبیه به موقعیت صدام در بهار و تابستان ۱۹۹۰ است. واکنش خصمگینانه او به هر کس که تهدیدی برای وی فرض شود هم مشابه صدم است حتی اگر هزینه کارهایش باعث دردسر دولت مصر شود که از او دفاع کرده است.

۱۵. لیبی تاکنون درگیر هیچ جنگ طولانی مدت و فرسایشی مثل عراق نشده است، اما تحریم‌ها قذافی را دچار انزوا و دردسر کرده است. تحریم‌ها به مردم لیبی نشان می‌دهند که قذافی قادر مطلق یعنی لقبی که خودش مدعی آن است، نیست.

پاراگراف ۱۴ تشریح بخش‌های قبلی متن است و از مقابله صدام حسین و قذافی یکبار دیگر استفاده کرده است و این تداوم را با آوردن عبارت "واکنش خصمگینانه" که به نوعی ادامه عبارت "ار با بیم و امید دست و پنجه نرم می‌کند" است که در پاراگراف اول هم آمده بود پی می‌گیرد. نظر مطرح شده در پایان پاراگراف ۱۵ هم پیچیده و جالب توجه است. استفاده از فعل "تا نشان دهد" بیانگر این است که گوینده گزاره را درست می‌داند به گونه‌ای که قذافی در واقع قادر مطلق نیست، مورد احترام مردم خود نیز نیست و یک دیکتاتور است. همچنین از آنجا که تحریم‌ها بیشتر از آنکه به مردم تحت امر قذافی صدمه بزنند به او لطمه زده‌اند، استفاده از آنها را مشروع تلقی می‌کند که این نوعی ابراز عقیده غیرمستقیم است.

۱۶. صدام به جای آنکه در ضعف درغلند و ژرد جنگ شد، هر چند قذافی نیروی زمینی مناسبی ندارد که اقدام به این کار کند. اما ارتشی از تروریست‌های بین‌المللی دارد. از جمله این افراد کسانی هستند که به دستور او پنج سال پیش در این ماه واقعه بان‌آم ۱۰۳ را به وجود آورده‌اند.

۱۷. ابونزال هم فصل تعطیلات یهودیان و مسیحیان را به‌عنوان زمان حملات تروریستی انتخاب کرد. مردان او فرودگاه‌های رم و وین، را در دسامبر ۱۹۸۵ بستند.

گرچه صدام حسین و قذافی از نظر قدرت نظامی قابل مقایسه نیستند اما قذافی این ضعف را با ایجاد "ارتشی از تروریست‌ها" جبران کرده است و یا متوسل به بمب‌گذاری در پرواز بان‌آم ۱۰۳ شده است. آنچه قبلاً در همین متن آمده بود مبنی بر اینکه آمریکا قذافی را متهم به دخالت کرده است، در اینجا در قالب یک واقعیت بیان شده است. همچنین مانند قبل از آنجا که قذافی همکار تروریست معروف ابونزال بوده لذا خود او هم تروریست است. این مثال‌ها به‌سختی بیانگر نظرات صریح‌اند، اما توصیف افرادی که قذافی با آنها همکاری کرده به‌عنوان "تروریست" و اعمال آنها به‌عنوان "جنایت تروریستی" به‌روشنی بیانگر یک ارزیابی صنی است.

۱۸. غیرممکن است بدانیم آیا قذافی دارد به دنیا قابلیت‌های شیطانی خود را یادآوری می‌کند یا با خوشامدگویی به تروریست‌ها قساوتی جدید از خود به رخ می‌کشد. به هر حال او به دنیا هشدار داده که باید مراقب او باشند و پس از یک دوره صلح ظاهری با مسائل جدیدی روبه‌رو شوند.

در پاراگراف نتیجه‌گیری، توصیف ارزشی "شیطانی" یک‌بار دیگر استفاده شده و "قساوت‌ها" همچنان خط توصیف منفی اعمال قذافی را دنبال می‌کنند. توصیه پایانی (که باید مراقب او باشند) هم البته به خودی خود مبتنی بر ارزش‌ها و هنجارهایی است که الهام‌بخش این مقاله‌اند، و در نتیجه یک نظر میاسی به‌شمار می‌آید. حتی مفهوم مثبت "صلح" که همراه با قذافی آمده تبدیل به عبارت "صلح ظاهری" شده است و لذا قذافی را - حتی اگر آرمانش خود را حفظ کند- غیرقابل اتکا می‌داند، کسی که هرگز نمی‌توان به او اعتماد کرد.

۶. خلاصه

حال پس از اظهار نظر درباره انواع مختلف بیان عقاید در ستون دیدگاه‌ها در مطبوعات ایالات متحده، می‌توانیم مشاهدات خود را به شکلی تحلیلی‌تر با توجه به چهارچوب تئوریک قبلی خلاصه کنیم.

قطب‌بندی

افکار و عقاید ممکن است با توجه به یک الگوی ایدئولوژیک سازماندهی شوند که بین گروه‌های خودی و بیرونی "ما" و "آنها" قطب‌بندی می‌کند. این اصل همچنین تعدادی نتایج منطقی به شکل ضرب‌المثل دارد، از جمله اینکه دشمن دشمن ما، دوست ما است. در این مورد، ایدئولوژی‌های دوگانه اصلی به‌کار گرفته شده همان ایدئولوژی‌های آشنای فرادستی غرب در برابر فرودستی عرب‌ها است و اینکه "ما" مرتبط با ارزش‌های مثبتی چون دموکراسی، عقلانی بودن و عدم خشونت است و "آنها" با دیکتاتوری، خشونت، و عدم عقلانیت مرتبط‌اند. به‌طور خاص‌تر، ایدئولوژی فرودستی عرب‌ها در اینجا متمرکز بر نگرش‌ها درباره تروریسم است و سازماندهی مجموعه‌ای از نظرات اجتماعی مشترک درباره جنبه‌های مختلف تروریسم و آنچه تروریسم تداعی می‌کند (مثل بمب‌گذاری، آدم‌ربایی، و کشتن افراد بیگناه) است. علاوه بر این، براساس روابط گروه خودی - گروه بیرونی، "دیگران" به‌عنوان یک تهدید معرفی می‌شوند.

انسجام نظر

نظرات خاص درباره تروریست‌های خاص (قذافی، نذال، جبرئیل) ممکن است از کاربرد این نگرش کلی تبعیت کند. همراه با مفاهیمی درباره حملات تروریستی و ربودن مخالفین سیاسی، لرنه مدرک برای یک نگرش، آنچه را که ما "انسجام نظر" گفتیمان در جنبه‌های مختلف تروریسم می‌خوانیم، آن نگرش را تقویت می‌کند.

اسناد

نسبت دادن اعمال منفی به دشمنان ما نیازمند این است که دشمنان ما را عوامل مؤثر بدانیم که به شکل آگاهانه، هدفمند و با سوءنیت از آنچه انجام می‌دهند و نتایج کارهایشان آگاهی دارند، حتی اگر این اعمال غیرعقلانی و حتی دیوانه‌وار خوانده شوند. از سوی دیگر، آن دسته

از "ما" که بیش از حد به دشمنان مان روی خوش نشان می‌دهند، حقیقتاً از کاری که انجام می‌دهند آگاه نیستند و لذا باید نصیحت شوند تا روش خود را اصلاح کنند.

توصیف

تشخیص توصیف گروه‌ها یا سازمان‌های مرتبط با "ما" و "آنها" هم از اصل فطربندی ایدئولوژیک تبعیت می‌کند. لذا نیروهای امنیتی آنها "پلیس مخفی" خوانده می‌شوند در حالی که نیروهای امنیتی ما "آژانس اطلاعاتی" لقب می‌گیرند.

منفعت

ارائه نظرات مثبت یا منفی درباره اعمال ما یا آنها اساساً از یک منطق ترویشی نشئت می‌گیرد که مبتنی بر تعیین آن چیزی است که به بهترین شکل منفعت ما را تأمین می‌کند. لذا "ژست گرفتن" قذافی در مرحله اول نباید شیطانی تلقی شود (چرا که بسیاری از دوستان ما مثل اسرائیل درست به همین شکل عمل می‌کنند) اما این ژست از این بابت شیطانی خوانده می‌شود که تهدیدی برای منافع ما (آمریکا، کشورهای غربی) در جهان تلقی می‌گردد.

ضمنی بودن

ممکن است نظرات به شکل صریح یا ضمنی بیان شوند یا مستقیم و غیرمستقیم باشند. برخی نظرات در ستون دیدگاه‌ها ممکن است برگرفته از ترکیبی از گفته‌های مبتنی بر واقعیت و حنجارها، اوزش‌ها و مواضع نویسنده باشند. لذا "عبور از یک خط" نه تنها یک مجهول ارزشی است، بلکه در بافت موجود بیانگر این نظر است که قذافی خیلی پا را از حد خود فراتر گذاشته است. به‌طور مشابه، توصیف مبتنی بر واقعیت اعمال ترویشی (مثل بمب‌گذاری در یک هواپیمای) بیانگر یک نظر نیست بلکه نگرش‌های اجتماعی مشترک درباره چنین اعمالی است که به خوانندگان اجازه می‌دهد نظرات مناسب از آن اخذ کنند.

فرا نظرات

نظرات ممکن است نظراتی درباره دیگر نظرات باشند. لذا نظرات بسیار مثبت درباره دشمنان ما درست تلقی نمی‌شوند (و بسیار معتدل و ملایم قلمداد می‌شوند). همچنین ممکن است نظرات در مورد کنش‌های گفتاری دیگران به‌کار برده شوند. از این‌رو ممکن است تردیدها درباره محتوای اظهارات دیگران را با بی‌اعتبار کردن آنها به‌عنوان "ادعاها" یا "ابراز عقیده" صرف بیان کرد.

بیان

بیان نظرات ممکن است با سبک و طرز بیان مختلف تقویت شود. کلماتی که توصیف‌کننده اعمال منفی هستند ممکن است از فهرست کلمات مربوط به سلامت فکری گرفته شوند و ممکن است مخالفان به‌عنوان افرادی احمق، غیرمنطقی و خودبزرگبین توصیف شوند. راهبرد دیگر مقایسه یک دشمن یا دیگری است مثلاً قذافی با صدام حسین، صدام حسین با هیتلر و همه آنها با شیاطین و اهریمنان! خصوصیات منفی هم از طریق مقایسه‌های بیانی تقویت می‌شوند: مثلاً از طریق مقایسه اعمال منفی آنها با اعمال مثبت ما. (مثلاً جواب قطعنامه ملایم تحریم سازمان ملل، گرفتن ژست شیطانی و تهدید به جنگ ترویشی بوده است). همچنین

تجانس آوایی، رعایت موازی بودن کلمات و به‌ویژه تکرار کلمه‌ها ممکن است نوجه را به نظرات خاص جلب کند. به‌طور مشابه، نظرات منفی درباره "آنها" به صورت مشروح بیان می‌شود. تکرار می‌گردد و همراه با مثال است؛ لذا تروریسم قذافی، جبرئیل و نذال. با اشاره به بمب‌گذاری پان‌آم و آدم‌ربایی یک نازامی و غیره است.

موارد غیرقابل طرح (ناگفته‌ها)

اطلاعات منفی و در نتیجه نظرات درباره ما (یعنی انتقاد از خود) ممکن است در رویارویی‌های ایدئولوژیک خشن کاملاً ناگفته باقی بمانند. نه تنها قذافی کاملاً یک عنصر شیطانی است، بلکه ما (ایالات متحده و کشورهای غربی) کاملاً خوب هستیم. ما هیچ‌کساری برای تحریک قذافی انجام نداده‌ایم. از این‌رو اقدام تروریستی طرابلس بمباران به‌دست توسط نیروهای آمریکا که کودکان بی‌گناه را به کشتن داد حتی مطرح نمی‌شود، هر چند در قالب عبارتی مثل «این نابودی گریبانگیر آنها خواهد شد» می‌آید. لذا حملات ما به دشمنانمان همیشه در واکنش به تحریکات و لذا موجه است.

استدلال‌ها

نظرات معمولاً به پشتیبانی نیاز دارند. یعنی قبل یا بعد از زنجیره‌ای از گفته‌هایی می‌آیند که آنها را به واسطه قواعد گوناگون استنباط بر مبنای نگرش‌ها و ارزش‌ها قابل قبول‌تر می‌کند. به‌طور مشابه نظرات منفی احتمالی درباره ما به شکل استدلال‌های نقیض ضمنی کلیه این نظرات مطرح می‌شوند. نظرات در ستون دیدگاه‌ها و یادداشت‌ها معمولاً به‌عنوان پشتیبان ارزشی برای یک کش گفتاری اندرز، توصیه و یا هشدار صورت‌بندی می‌شوند که نکته کاربردشناختی یا نتیجه‌گیری یادداشت یا دیدگاه را تعیین می‌کنند.

استناد از تاریخ

نظرات ایدئولوژیک به صورت گزینشی می‌توانند تاریخ را به یاد آورند یا پنهان کنند. لذا تروریسم به‌عنوان یک شرف‌ی‌زمان معرفی می‌شود. هیچ سابقه تاریخی یا توضیحی برای خشونت "آنها" علیه "ما" ارائه نمی‌شود و هیچ اشاره‌ای به مناقشه خاورمیانه و حتی کوچک‌ترین انکاری در خصوص وضعیت دشوار فلسطینی‌ها صورت نمی‌گیرد. از سوی دیگر، ضروری است که تداوم تاریخ را نشان دهیم به گونه‌ای که از تاریخ بیاموزیم: از این‌روست که از جنگ خلیج فارس و صدام حسین نام برده می‌شود. همچنین از یک زاویه دید فرهنگی تر ما نیازمند تداوم ارائه تصویری از اعراب هستیم که آنها را دشمن غرب نشان دهد و براساس نظرات ایدئولوژیک که بخشی از یک سنت طولانی برتری غرب و فرودستی اعراب است به توصیه آنها پرداخته شود.

ما یافته‌های تحلیلی‌مان را بر حسب شماری از حرکات نسبتاً خاصی که برای بیان ایدئولوژی‌های زیربنایی در ستون دیدگاه‌ها و یادداشت‌ها معمول است خلاصه کردیم. این حرکات به‌طور کلی راهبردهای کلی گفتمان ایدئولوژیک را به اجرا در می‌آورند، مثلاً حرکات مربوط به ارائه تصویر مثبت از خود و تصویر منفی از دیگری. در عین حال ساختارهای گفتمان موجود، ما را قادر می‌کند تا در "سطح" برخی از مسیرهای زیربنایی را ببینیم، که ایدئولوژی‌ها

را به گفتمان ربط می‌دهند. مثل ارزش‌های موجود در گفته‌های ایدئولوژیک. قطب‌بندی آنها، اجرای آنها و نگرش‌های مرتبط با حوزه (در این مورد سیاست بین‌الملل)، تأثیر آنها بر الگوهای خاص در مورد وقایع و مشارکت‌کنندگان خاص (آنچه قذافی انجام داد) و یا روش‌هایی که این موارد به‌عنوان تابع یک انگری بافتی ارائه می‌شوند (مثل نوشته هوگلد در واشنگتن پست که به‌ویژه برای شهروندان آمریکا نوشته شده و به‌طور خاص‌تر سیاستمداران و نخبگان این کشور مثل نجار را مخاطب قرار داده است).

۷. پیشنهادهایی درباره تحلیل ایدئولوژیک

هیچ راه منحصر به فرد و استاندارد برای تحلیل گفتمان انتقادی و تحلیل ایدئولوژیک سرمقاله‌ها یا دیگر متون و گفتارها وجود ندارد. با این حال از بحثی که در این مطلب مطرح شده و نیز براساس کارهای دیگری که صورت گرفته، پیشنهادهای زیر را می‌توان برای تحلیل ایدئولوژیک مطرح کرد: ۱. بافت گفتمان را مورد بررسی قرار دهید؛ ۲. تحلیل کنید که کدام گروه‌ها، روابط قدرت و تضادها وجود دارند؛ ۳. به نظرات مثبت و منفی درباره "ما" و "آنها" توجه کنید؛ ۴. پیش‌فرض‌ها و موارد ضمنی را مشخص کنید و ۵. تمام ساختارهای صورتی را که بر نظرات گروهی قطب‌بندی شده تأکید دارند یا ندارند بررسی کنید.

پیشینه‌ها

هیچ تحلیل ایدئولوژیک جدی بدون داشتن حداقل آگاهی از "واقعات" درباره پیشینه تاریخی، سیاسی یا اجتماعی آن، مشارکت‌کنندگان اصلی‌اش و زمینه‌های تضاد و مواضع قبلی و استدلال‌ها امکان‌پذیر نیست. بسیاری از حرکات ایدئولوژیک شامل استفاده و سوءاستفاده واقعاتها در جهت منافع شخصی است.

بافت

برای درک موضع ایدئولوژیک نویسنده (یا گوینده) بافت ارتباطی را توصیف کنید: مثلاً عضویت نویسنده در گروهی خاص، اهداف رویداد ارتباطی، ژانر، مخاطب هدف، محیط (زمان و مکان)، رسانه و غیره. از طریق موقعیت بافتی یا کارکردهای گفتمان می‌توان کارکردهای ایدئولوژیک آن را بیان کرد. به‌عنوان مثال، یک سرمقاله می‌تواند یک نقد یا توصیه به گروه یا سازمانی خاص باشد (که اغلب از نخبگان است) و لذا شامل روابط قدرت بین رسانه‌ها و نویسندگان آنها از یکسو، و گروه‌های دیگر از سوی دیگر است. این بافت همچنین ابعاد ایدئولوژیک کنش‌های گفتاری دخیل (برای مثال، هتدر به‌عنوان وسیله اعمال قدرت) در کار را نشان می‌دهند.

مقولات ایدئولوژیک

ایدئولوژی‌ها "اصول بدیهی" پایه‌ای برای بازتابی‌های مشترک اجتماعی گروه‌ها، درباره خودشان و روابطشان با گروه‌های دیگر هستند که شامل مقولاتی چون ملاک عضویت، فعالیت‌ها، اهداف، ارزش‌ها و منابع حیاتی گروه می‌شود. به اصطلاحاتی در متن توجه کنید که به این مقولات پایه‌ای اشاره دارند و "منافع یا هویت" گروهی را تعریف می‌کنند که نویسنده به آن تعلق دارد.

قطب‌بندی

بسیاری از ایدئولوژی‌ها تضاد اجتماعی، سلطه و نابرابری را حفظ و بازتولید می‌کنند. این تضاد ممکن است شامل هر نوع منافعی (مخصوصاً منافع نمایان یا منافع مادی) که در بالا ذکر شده باشد و به صورت قطب‌بندی شده سازماندهی شود یعنی "ما" را در برابر "آنها" قرار دهند. این قطب‌بندی اساس و پایه بسیاری از گفتمان‌های ایدئولوژیک است. یعنی راهبرد معرفی مثبت خود و معرفی منفی دیگری. از آنجا که ایدئولوژی‌ها در برگیرنده ارزش‌ها هستند، معمولاً به‌عنوان عقاید یا نظرات ارزشی ظاهر می‌شوند. کلیه نظرات در متن که این ارزشیابی قطب‌بندی "ما" و "آنها" را به اجرا در می‌آورد، پیدا کنید. تخصص استدک در زمینه تحلیل گفتمان برای انجام این "خوانش" ایدئولوژیک از متن ضرورت دارد.

امر ضمنی

با این حال نظرات ایدئولوژیک همیشه به شکل صریح بیان نمی‌شوند. یعنی در بسیاری از موارد حالت ضمنی، مفروض، مخفی و یا بدیهی دارند. بنابراین بررسی سیستماتیک‌تر "ساختار معنایی" متن برای اشکال مختلف دلالت ضمنی، غیرمستقیم بودن یا تکاور، آن‌گونه که در بالا نشان داده شد، ضروری است. در حقیقت ممکن است توصیفات به ظاهر غیرارزشی و غیرایدئولوژیک از "واقعیات" بیانگر نظرات مثبت درباره ما و نظرات منفی درباره آنها باشد. همچنین ممکن است طریقه انسجام جملات گفتمان، بخشی از این تجلی ضمنی ایدئولوژی (برای مثال بر مبنای علیت) تلقی شود. همچنین انجام کلی گفتمان بر حسب موضوعات یا درون‌مایه‌ها، نشانگر این است که چه اطلاعات (و چه نظرات ایدئولوژیک) دارای اهمیت کم یا زیاد هستند که این بازتاباننده ساختار الگوهای ذهنی و زیربنایی ایدئولوژیک، نگرش‌ها و ایدئولوژی‌ها است.

ساختارهای صوری

به شکل غیرمستقیم صورت‌های مختلف یک گفتمان هم می‌تواند در بیان یا نشان دادن موضوع ایدئولوژیک دخیل باشد. مربع ایدئولوژیک قطب‌بندی در اینجا هم کاربرد دارد. ویژگی‌های ساختاری ممکن است بر اطلاعات یا نظرات درباره ما و آنها تأکید کند با آنها را نادیده بگیرد و ساختارهای آوایی کلام (مثل آهنگ، تکیه، بلندی صدا، تن صدا، خنده، توقف‌ها)، ساختارهای گرافیکی (متون چاپی (نیترا، ستون‌ها، مکان‌ها، نوع حروف تایپی، عکس‌ها و...) سازمان کلی گفتمان (شما، انخاب واژگان و تفاوت در توصیف "ما و آنها" از آن جمله‌اند، همچنان‌که می‌توان به ساختار نحوی بندها و جملات توجه نشان داد.

این مقاله ترجمه فصل دوم کتاب زیر است:

Approaches to Media Discourse. Edited by Allan Bell & Peter Garrett, Black Well, 1998.

منابع

Anraki, Charles (ed.) *Analysing Everyday Explanation: A Casebook of Methods*, London: Sage, 1988.

